

گونه‌های پوپولیسم: نگاهی به ادبیات و برنامه پژوهشی

نوآم گیدرُن - گروه حکومت، دانشگاه هاروارد
بارت بانیکووسکی - گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه هاروارد
ترجمه محسن شفيعی

پژوهش است. با توجه به نقش سیاستهای پوپولیستی در دموکراسیهای معاصر، بحثی جامع از پژوهشهایی که در این زمینه صورت گرفته، بهنگام و بایسته است. فزون براین، ارزیابی دوباره ادبیات موجود در زمینه سیاستهای پوپولیستی به علت شیوع این مفهوم در پژوهشهای اخیر علوم اجتماعی، و نیز اینکه «پوپولیسم [امروزه] بر پدیده‌های مهم سیاسی اثری ژرف گذاشته، ارزشمند است. سیاستهای پوپولیستی می‌تواند منابع بسیج سیاسی را، بویژه در اشکال جنبشهای اجتماعی توده‌ای و سازمانهای حزبی درگیر در جامعه تغییر شکل دهد. توانایی سیاستهای پوپولیستی برای تحریک اشکالی تازه از مشارکت سیاسی در دورانی که مشارکت سیاسی رسمی مانند حضور گسترده مردمی و عضویت در حزب کاهش یافته، اهمیتی خاص دارد. در همان حال، پوپولیسم، در دموکراسیهای نامستحکم ممکن است نهادهای دموکراتیک را تضعیف کند و سرآغاز رژیمهای اقتدارگرای رقابتی باشد. پوپولیسم همچنین سخت با قطب‌سازی سیاسی پیوند دارد و ممکن است سیستمهای حزبی را به آستانه فروپاشی بکشاند. گذشته از این، سیاستهای پوپولیستی نقش مهمی در ایجاد صف‌آراییهای سیاسی دارد که در آن مرزهای اخلاقی میان گروهها بازسازی می‌شود و دسته‌بندی «ما» و

با وجود این واقعیت که «ماهیت متلون و متغیر پوپولیسم بیشتر مایه خشم کسانی شده است که می‌کوشند آنرا جدی بگیرند»، دانشمندان علوم اجتماعی و تحلیلگران سیاسی در این سالها علاقه زیادی به آن نشان داده‌اند. واژه «پوپولیسم» هم به گستردگی به کار گرفته می‌شود و هم به گستردگی مورد بحث و جدل است. آنرا با توجه به ویژگیهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و گفتمانی تعریف کرده و از دیدگاههای نظری گوناگون - از جمله ساختارگرایی، پساساختارگرایی، نظریه نوسازی، نظریه جنبش اجتماعی، سیاستهای حزبی، روانشناسی سیاسی، اقتصاد سیاسی و نظریه دموکراتیک - و با رویکردهای روش‌شناختی گوناگون مانند پژوهش آرشیوی، تحلیل گفتمان و مدل‌سازی رسمی تجزیه و تحلیل کرده‌اند.

چنان‌که وایلز گفته است، «هر کس با توجه به جایگاه و تخصص دانشگاهی‌اش تعریفی ویژه از پوپولیسم دارد».

بررسی اینکه این محورهای گوناگون دانشگاهی چگونه می‌توانند به دقت بیشتر یکدیگر کمک کنند و بدین‌سان شناخت نظری ما از این مفهوم را افزایش دهند و مسیرهای روش‌شناختی تازه‌ای برای بررسی سیاست پوپولیستی بکشایند، از جمله هدفهای این

● «پوپولیسم» را با توجه به ویژگیهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و گفتمانی تعریف و از دیدگاههای نظری گوناگون - از جمله ساختارگرایی، پساساختارگرایی، نظریه نوسازی، نظریه جنبش اجتماعی، سیاستهای حزبی، روانشناسی سیاسی، اقتصاد سیاسی و نظریه دموکراتیک - و با رویکردهای روش‌شناختی گوناگون تجزیه و تحلیل کرده‌اند.

چنان‌که وایلز گفته است، «هر کس با توجه به جایگاه و تخصص دانشگاهی‌اش تعریفی ویژه از پوپولیسم دارد».

برای پوشش بسیاری از گرایشهای نامرتبط است؟ چالش تعریف پوپولیسم دست‌کم تا اندازه‌ای به دلیل این واقعیت است که این اصطلاح برای توصیف جنبشهای سیاسی، احزاب، ایدئولوژیها و رهبران گوناگون در زمینه‌های جغرافیایی، تاریخی و ایدئولوژیک متنوع به‌کار گرفته شده است. در واقع، «یک توافق عمومی در ادبیات تطبیقی وجود دارد که پوپولیسم ستیزه‌جو، متغیر، مقید به فرهنگ و وابسته به متن» است. آنگاه، چالش پیش‌رو، فهم این است که چگونه فرهنگ و زمینه، سیاستهای پوپولیستی را شکل می‌دهد و چگونه پوپولیسم به نوبه خود بر تحولات سیاسی اثر می‌گذارد.

نخست اینکه، پوپولیسم، در اشکال متنوع خود، در کشورها و مناطق بسیاری رایج است. برای نمونه، کتاب پر اهمیت گلنر و لانسکو (۱۹۶۹) مواردی را از شمال آمریکا، آمریکای لاتین، روسیه، اروپای خاوری و آفریقا مطرح می‌کند. به‌تازگی، در یک کار مشترک با اهمیت، مود و کالتواسر (۲۰۱۲) روابط میان پوپولیسم و دموکراسی را در اروپای خاوری و باختری، کانادا و آمریکای لاتین بررسی کرده‌اند. در کنار مقایسه‌های ملی، دیگران به ابعاد فراملی پوپولیسم و مسیریایی که چارچوبهای بیانی آن انتشار یافته و در کشورهای گوناگون اقتباس می‌شود پرداخته‌اند.

دوم اینکه، سیاستهای پوپولیستی در دورانهای

«آنها» پدید می‌آید. هدف ما کمک به تلاشهای اخیر در جهت ایجاد چارچوبی گسترده‌تر برای تجزیه و تحلیل پوپولیسم است، تحلیلی که گوناگونیهای آنرا در زمان و مکان به دقت در نظر گیرد و به هر دو ویژگی پویا و ایستای سیاستهای پوپولیستی توجه کند.

[این نوشتار] بازه زمانی اواخر سده ۱۹ تا امروز را مورد توجه قرار داده و تمرکز جغرافیایی پژوهش نیز به خاور اروپا، آمریکای لاتین و دموکراسیهای انگلیسی - آمریکایی محدود است.^۱ همچنین به‌منظور تأکید و تمرکز بر مسائل نظری گسترده، به مباحث تئوریک فراگیری که از ادبیات این حوزه پدید آمده، بیش از تفاوت‌های ظریف و خاص موجود در موارد منحصر به فرد سیاستهای پوپولیستی اولویت می‌دهیم. [پژوهش حاضر را] با بحث از تعاریف گوناگون و رویکردهایی که به بررسی پوپولیسم وجود دارد آغاز می‌کنیم و در ادامه به مقایسه مفروضات نظری و همچنین پیامدهای روش‌شناختی هر یک می‌پردازیم. سپس، رابطه میان پوپولیسم و دموکراسی و همچنین تنوع ایدئولوژیک در ادعاهای پوپولیستی را بررسی می‌کنیم. سرانجام با پیشنهاد مسیریهای ممکن برای پژوهشهای آینده درباره پوپولیسم بعنوان گونه‌ای از سیاست اخلاقی، به نتیجه‌گیری می‌پردازیم.

ماهیت چند وجهی پوپولیسم: چالش تعریف مفهوم

بیشتر پژوهشگران برآنند که «پوپولیسم ستایش مردم است». با این حال، اجماع زیادی فراتر از این حرف تکراری وجود ندارد. گلنر و لانسکو در یکی از نخستین تلاشها برای یک تحلیل مقایسه‌ای گسترده از این مفهوم، چنین نوشتند:

درحال حاضر، شکی در مورد اهمیت پوپولیسم وجود ندارد. اما هیچ کس ماهیت آنرا یکسره روشن نکرده است. بعنوان یک آموزه یا همچون یک جنبش، دست‌نیافتنی و متنوع به‌نظر می‌رسد. این [پوپولیسم] در همه جا اما در اشکال متناقض و متعدد رخ می‌نماید. آیا پوپولیسم هیچ وحدت اساسی دارد؟ یا [تنها] یک نام

گوناگون تاریخی پدید آمده است: پژوهشگران میان امواج گوناگون پوپولیسم تمایز قائل می‌شوند: سرآغاز این امواج جنبش کشاورزان در روسیه و ایالات متحده آمریکا در اواخر سده ۱۹ است، دومین موج با ظهور پوپولیسم در آمریکای لاتین در اواسط سده ۲۰ رقم می‌خورد و تجدید حیات اخیر پوپولیسم در اروپا، ایالات متحده و آمریکای لاتین نیز نمایانگر موج سوم است.

آثار دیگر، همچنین تغییرات چشمگیر در شکل و اندازه سیاستهای پوپولیستی در درون یک حکومت^۲ یا منطقه‌ای مشابه را در گذر زمان نشان می‌دهند.

پوپولیسم نه تنها مرزهای جغرافیایی و دورانهای تاریخی، که شکافهای ایدئولوژیک را نیز در می‌نوردد. در اروپا، گونه‌ای جناح راست انحصاری از پوپولیسم در دهه ۱۹۸۰ پدید آمده - و از آن زمان تشدید شده - که بیشتر، مهاجران و اقلیتهای قومی را هدف قرار داده است. از سوی دیگر، در آمریکای لاتین، پوپولیسم در این سالها بیشتر با دیدگاه جامع و فراگیری از جامعه مرتبط بوده که هویت‌های قومی گوناگون را در درون چارچوبهای سیاسی مشترک گرد می‌آورد.

در ایالات متحده، پوپولیسم با انواع ایدئولوژیهای اقتصادی و احزاب سیاسی همراه بوده است، از حزب پوپولیست اواخر سده ۱۹ و چپ نو دهه ۱۹۶۰ گرفته تا جدایی‌گرای جنوب و جمهوریخواه ارتدکس [هوادار] اقتصاد بازار آزاد امروزی.

● پوپولیسم، در دموکراسیهای نامستحکم ممکن است نهادهای دموکراتیک را تضعیف کند و سرآغاز رژیمهای اقتدارگرای رقابتی باشد. پوپولیسم همچنین سخت با قطبی‌سازی سیاسی پیوند دارد و ممکن است سیستمهای حزبی را به آستانه فروپاشی بکشاند. گذشته از این، سیاستهای پوپولیستی نقش مهمی در ایجاد صف‌آراییهای سیاسی دارد که در آن مرزهای اخلاقی میان گروهها بازسازی می‌شود و دسته‌بندی «ما» و «آنها» پدید می‌آید.

براستی، یافتن یک مخرج مشترک ایدئولوژیک که جنبشهای گوناگون به ظاهر پوپولیست را گرد هم آورد، بویژه هنگامی که طبقه‌بندی بازیگران سیاسی، برپایه درک غیر تخصصی گسترده از این مفهوم باشد، دشوار است. بیل و همکاران (۲۰۱۱)، با بررسی اینکه چگونه اصطلاح پوپولیسم در رسانه‌های انگلیسی به‌کار گرفته می‌شود، دریافتند که «هر بازیگر سیاسی که مدت زمانی دراز پیوسته در اخبار ظاهر می‌شود، چه بسا دیر یا زود در معرض خطر «پوپولیست» نامیده شدن قرار گیرد؛ فهرست بازیگرانی سیاسی که در مطبوعات بریتانیا در سال ۲۰۰۷ برجسب «پوپولیست» گرفته‌اند، سیاستمداران گوناگون از جمله جاکوب زوما از آفریقای جنوبی، گوردون براون نخست‌وزیر بریتانیا، محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهوری ایران، سیلیویو برلوسکونی نخست‌وزیر سابق ایتالیا، هوگو چاوز از ونزوئلا و مایک هاکیبی نامزد ریاست جمهوری آمریکا از حزب محافظه‌کار را در بر می‌گیرد. تصور هر چیز مشترک میان این رهبران، غیر از برجسب «پوپولیست» که روزنامه‌نگاران به آنان داده‌اند دشوار است.

با وجود این مشکلات، رسیدن به یک درک نظام‌مند از پوپولیسم که ویژگیهای اصلی این پدیده را به روشنی مشخص کند و مقایسه اصولی‌تر سیاستهای پوپولیستی در زمینه‌های گوناگون را میسر سازد، امکانپذیر است. بدین منظور، بر سه رویکرد مفهومی اصلی که از ادبیات علوم سیاسی و جامعه‌شناسی درباره این موضوع پدیدار گشته، تمرکز می‌کنیم. این سه رویکرد، پوپولیسم را به ترتیب بعنوان یک ایدئولوژی، سبک گفتمانی و گونه‌ای از بسیج سیاسی تعریف می‌کنند.

پوپولیسم بعنوان یک ایدئولوژی

تعریفی کارساز از پوپولیسم بعنوان یک ایدئولوژی، از سوی کاس مود در یک رشته بررسیها که بیشتر بر احزاب پوپولیست جناح راست اروپا متمرکز است، پیشنهاد شده:

پوپولیسم یک ایدئولوژی کم مایه و سطحی است

● تعریفی کارساز از پوپولیسم بعنوان یک ایدئولوژی، از سوی کاس مود در یک رشته بررسیها که بیشتر بر احزاب پوپولیست جناح راست اروپا متمرکز است، پیشنهاد شده: پوپولیسم یک ایدئولوژی کم مایه و سطحی است که سرانجام جامعه را به دو گروه همگن و ناهمساز تقسیم می‌کند، مردمان پاک در برابر نخبگان فاسد، و استدلال می‌کند که سیاست باید باز یانگر (خواست عمومی) مردمان باشد.

به بازیگران کمک می‌کند تا واقعیت‌های سیاسی را تفسیر کنند و به نوعی راهنمای عمل سیاسی خود قرار دهند. او تعریف مود از پوپولیسم را می‌پذیرد، درحالی‌که بر اهمیت منابع فرهنگی در یک جمعیت معین مانند آثار و الگوهای سازمانی مشترک و بر سر هم «ستتهایی که مشروعیت بخش جنبه‌های خاصی از فعالیت سیاسی است» نیز تأکید می‌کند.

پانکووسکی (۲۰۱۰) می‌گوید «جنشهای پوپولیست در جایی موفق بوده که در جهت پیوند با فرهنگی وابسته به شعور و آگاهی معمولی مدیریت شده است». برای نمونه، در مورد [پوپولیسم] لهستان، ادعاهایی از این دست که همه لهستانیها کاتولیک هستند بعنوان حقایق مسلم فرض شده است. با این استدلال، پانکووسکی در بحث از پوپولیسم به مثابه یک ایدئولوژی، نقش برداشتهای سنتی از ملت را بعنوان منابعی برای بسیج پوپولیستی مطرح می‌کند.

تعریف پوپولیسم بعنوان یک ایدئولوژی، پیامدهای روش‌شناختی خاصی برای پژوهشهایی که در این زمینه انجام می‌گیرد دارد. اگر پوپولیسم در درجه نخست بعنوان مجموعه‌ای از ایده‌ها دیده می‌شود، در نتیجه، توجه مطالعات تجربی بیشتر باید معطوف به اظهارات برنامه‌ریزی شده بازیگران سیاسی بعنوان واحد اصلی تحلیل باشد. بنابراین بسیاری از پژوهشها بدین شیوه، نخست بر ادبیات حزب، در قالب بیانیه‌های عمومی یا نشریات داخلی تمرکز دارد تا پس از آن بتوان بازیگرانی را که آن ادبیات را تولید

که سرانجام جامعه را به دو گروه همگن و ناهمساز تقسیم می‌کند، مردمان پاک در برابر نخبگان فاسد، و استدلال می‌کند که سیاست باید بیانگر *volonté Générale* (خواست عمومی) مردمان باشد. در اینجا، پوپولیسم در درجه نخست و مهمتر از همه، مجموعه‌ای از ایده‌هاست که با ناسازگاری میان مردمان و نخبگان مشخص می‌شود و همچنین به معنای برتری حاکمیت مردمان، به موجب فضیلت اراده عمومی در تقابل با فساد اخلاقی بازیگران نخبه است.

بر پایه نوشته‌های نظریه‌پرداز سیاسی، مایکل فریدن (۱۹۹۶، ۲۰۰۳)، ایدئولوژی مجموعه‌ای از ایده‌هاست که پیوندی استوار با یکدیگر ندارند. برای فریدن، ایدئولوژیها نظامهایی جامع از اندیشه که در نظریه سیاسی ریشه داشته باشند به‌شمار نمی‌آیند، بلکه بیشتر بعنوان چارچوبهایی تفسیری فهمیده می‌شوند که در نتیجه به‌کار گرفته شدن ایده‌ها در زبان به مثابه مفاهیم ظاهر می‌شوند. ایدئولوژیهای کم مایه آنهایی هستند که برای همه پرسشهای عمده اجتماعی و سیاسی پاسخ ندارند و بنابراین می‌توانند با دیگر نظامهای اعتقادی سیاسی جامع‌تر، مانند سوسیالیسم یا لیبرالیسم سازگار شوند. از آنجا که مود، پوپولیسم را به مثابه یک ایدئولوژی کم مایه و سطحی تعریف می‌کند، آنرا می‌توان در همه شکافهای ایدئولوژیک که با درخواستهای چپ یا راست‌گرایانه آمیخته شده است یافت: «ویژگیهای ایدئولوژیک که به پوپولیسم نسبت داده می‌شود، به زمینه‌هایی سیاسی - اجتماعی که در آن بازیگران پوپولیست دست به بسیج می‌زنند، بستگی دارد».

رویکرد ایدئولوژیک مود، بر پژوهشهای علوم سیاسی درباره پوپولیسم، بویژه در میان کسانی که بر احزاب پوپولیست جناح راست اروپا تمرکز می‌کنند اثرگذار بوده است. یک نمونه، تحلیل پانکووسکی (۲۰۱۰) از پوپولیسم لهستانی است. پانکووسکی ایدئولوژیها را «چارچوبهایی ذهنی در نظر می‌گیرد که

خود از پوپولیسم آمریکایی، پوپولیسم را گفتاری می‌داند که از سوی کسانی به کار گرفته شده است که ادعا می‌کنند به نمایندگی از اکثریت آمریکاییان سخن می‌گویند. همانند تعریف مود از پوپولیسم بعنوان یک ایدئولوژی کم‌مایه و سطحی، کازین استدلال می‌کند که روش سیاسی پوپولیسم آمریکایی بر دوگانگی میان «ما» و «آنها» استوار است. با این همه، از دید کازین، پوپولیسم ایدئولوژیی نیست که باورهای محوری بازیگران سیاسی خاصی را دربر گیرد، بلکه سبکی از گفتار سیاسی است که به گونه گزینشی و استراتژیک از سوی هر دو جناح راست و چپ، لیبرال و محافظه‌کار به کار گرفته می‌شود.

با وجود همسانیهای روشن رویکردهای انگار ساختی - اندیشه‌ای و گفتمانی، تفاوت‌های ظریف موجود میان آنها، پیامدهای نظری و روش‌شناختی چشمگیر دارد و پژوهشگران را به سوی شیوه‌های گوناگون پژوهش تجربی سوق می‌دهد. مهمترین این پیامدها به واحدهای تحلیل و مقیاسهای اندازه‌گیری به کار گرفته شده در بررسی پوپولیسم مربوط است:

در نظر گرفتن پوپولیسم بعنوان یک شیوه گفتمانی، بر کاربردی کردن آن به مثابه ویژگی درجه‌ای موارد خاص بیان سیاسی تأکید می‌کند؛ به جای آنکه ویژگی اصلی احزاب یا رهبران سیاسی انگاشته شود که با یک دوگانگی ساده پوپولیست / غیر پوپولیست به دست می‌آید. از آنجا که بازیگران سیاسی شیوه گفتاری خود را بسیار راحتتر از ایدئولوژی رسمی‌شان شکل می‌دهند و بازسازی می‌کنند، این تعریف تبیین بهتر تنوعها در سطوح و انواع سیاستهای پوپولیستی در درون و میان بازیگران سیاسی را ممکن می‌سازد.

دی گان - کراوس و هوتن (۲۰۰۹) با قائل شدن تمایز میان پوپولیسم بعنوان ایدئولوژی و شیوه [گفتمانی]، استدلال می‌کنند که درک پوپولیسم بعنوان ویژگی بحث سیاسی و نه بعنوان هویت بازیگران سیاسی «ارزیابی ما را از تقابل دوگانه - اینکه یک حزب پوپولیستی است یا نه، به - درجه‌بندی - اینکه

می‌کنند (برای نمونه، احزاب یا رهبران آنها) دسته‌بندی کرد و دید کدام یک پوپولیست است یا نه. بررسی متون حزبی بیشتر از راه تجزیه و تحلیل محتوای کیفی انجام می‌گیرد، هرچند به تازگی تلاشهایی نیز برای به‌کارگیری تحلیل محاسباتی متن صورت گرفته است. از آن‌رو که مطالعه دقیق اطلاعات حزبی، کاری دشوار است، بیشتر پژوهشها در این سنت بر کشوری خاص متمرکز می‌شود یا به نمونه‌هایی محدود از مقایسه‌های میان - ملتی می‌پردازد.

پوپولیسم بعنوان یک سبک گفتمانی

در رویکردی دیگر، پوپولیسم بیشتر بعنوان شیوه‌ای گفتمانی تعریف می‌شود، تا یک ایدئولوژی. دلا توره با تجزیه و تحلیل سیاستهای پوپولیستی در آمریکای لاتین، پوپولیسم را بعنوان «گفتار یا لفاظی» بی تعریف می‌کند که «سیاست را به مبارزه‌ای اخلاقی و معنوی میان el pueblo (مردم) و الیگارشی مبدل می‌سازد». هاوکینز (۲۰۰۹، ۲۰۱۰) با رویکردی مقایسه‌ای که به مواردی از پوپولیسم در زمانها و مکانهای گوناگون می‌پردازد، پوپولیسم را بعنوان یک گفتمان مانوی [معتقد به دوگانگی] مفهوم‌سازی می‌کند، که بعد اخلاقی دوگانه‌ای به درگیریهای سیاسی می‌دهد. با رویکردی مشابه، کازین (۱۹۹۵)، در تجزیه و تحلیل تاریخی

● بر پایه نوشته‌های نظریه پرداز سیاسی، مایکل فریدن، ایدئولوژی مجموعه‌ای از ایده‌هاست که پیوندی استوار با یکدیگر ندارند. برای فریدن، ایدئولوژیها نظامهایی جامع از اندیشه که در نظریه سیاسی ریشه داشته باشند به‌شمار نمی‌آیند، بلکه بیشتر بعنوان چارچوبهایی تفسیری فهمیده می‌شوند که در نتیجه به کار گرفته شدن ایده‌ها در زبان به مثابه مفاهیم ظاهر می‌شوند. ایدئولوژیهای کم‌مایه آنهایی هستند که برای همه پرسشهای عمده اجتماعی و سیاسی پاسخ ندارند و بنابراین می‌توانند با دیگر نظامهای اعتقادی سیاسی جامع‌تر، مانند سوسیالیسم یا لیبرالیسم سازگار شوند.

• از آنجا که مود، پوپولیسم را به مثابه یک ایدئولوژی کم مایه و سطحی تعریف می‌کند، آنرا می‌توان در همه شکافهای ایدئولوژیک که با درخواستهای چپ یا راست‌گرایانه آمیخته شده است یافت: «ویژگیهایی ایدئولوژیک که به پوپولیسم نسبت داده می‌شود، به زمینه‌هایی سیاسی-اجتماعی که در آن بازیگران پوپولیس دست به بسیج می‌زنند، بستگی دارد».

«هویت‌یابی» (یا، طبقه‌بندی) به دست می‌آید، که به موجب آن گروههای اجتماعی خاص بعنوان «مردم» (ما) تعبیر می‌شوند و در برابر «دیگران» ستمکار (آنها) قرار می‌گیرند. چنان‌که پانیزا توضیح می‌دهد:

بدین‌سان تضاد حالتی از هویت‌یابی است که در آن رابطه میان شکل (مردم بعنوان دال) و محتوای آن (مردم بعنوان مدلول) با همان فرایند نامگذاری معین می‌شود - یعنی اینکه دشمنان مردم (و بنابراین خود مردم) - چه کسانی هستند.

بنابراین پوپولیسم یک گفتمان ضد وضع موجود و بخشی از مبارزه بر سر هژمونی و قدرت است.

پوپولیسم بعنوان یک استراتژی سیاسی

در برابر رویکردهای انگاره‌ساختی و گفتمانی، برخی پژوهشگران از فهم پوپولیسم بعنوان گونه‌ای استراتژی سیاسی دفاع می‌کنند. این رویکرد، که بویژه در میان جامعه‌شناسان و دانشمندان علوم سیاسی که روی آمریکای لاتین کار می‌کنند رایج است، دربرگیرنده سه متغیر است که بر جنبه‌های گوناگون استراتژی سیاسی تمرکز دارند: گزینه‌ها در زمینه خط‌مشی، سازمان سیاسی، روشهای بسیج.

برای نمونه، مادرید در تحلیل خود از سر بر آوردن پوپولیسم قومی در آمریکای لاتین، بر آن است که پوپولیسم شکل سیاستهای ویژه اقتصادی و گونه‌هایی از بسیج توده‌ای به خود می‌گیرد. او سیاستهای پوپولستی را سیاستهایی می‌داند که هدفشان بازتوزیع اقتصادی و ملی کردن منابع طبیعی و بسیج پوپولستی برپایه

یک حزب ویژگیهای پوپولستی را کمتر یا بیشتر دارد، تغییر می‌دهد». گذشته از این، اندازه پوپولیسمی که یک بازیگر سیاسی معین به کار می‌گیرد ممکن است در زمینه‌ها و زمانهای گوناگون متفاوت باشد، درحالی‌که چه بسا مواضع ایدئولوژیک آشکار بازیگر به علت نگرانیهایی که در مورد اعتبارش دارد، بیشتر محدود و ثابت باشد. به‌همین‌سان، پانیزا (۲۰۰۵) مدعی است که پوپولیسم بعنوان یک مفهوم گفتمانی به شیوه‌های کمابیش سیال هویت‌یابی و نه به افراد یا احزاب، اشاره دارد. پوپولیسم گونه‌ای از سیاست است، نه یک دسته‌بندی ثابت از بازیگران سیاسی.

هرچند کتاب ریچارد هافستادر با عنوان «سبک پارانوئید» در سیاست آمریکا» (۱۹۶۴)، بعنوان پژوهشی درباره سیاستهای پوپولستی نوشته نشده است، اما برخی ویژگیهای سیاست پوپولستی به مثابه یک سبک گفتمانی (یا به بیان او «یک شیوه بیان» یا «لفظی») را تا اندازه‌ای روشن می‌کند. سبک پارانوئید با اغراق‌گویی پرشور، بدبینی و جهان‌بینی توطئه‌آمیز آخرالزمانی مشخص می‌شود. ویژگی اصلی سبک پارانوئید، نگرانی در مورد توطئه فراگیری است که آمریکا را تهدید می‌کند تا کنترل این کشور را به دست گیرد و ارزشهای بنیادین آنرا دگرگون کند. از دید هافستادر، برجستگی و ماندگاری سبک پارانوئید در سیاست آمریکا، دست‌کم تا اندازه‌ای «محصول بی‌ریشگی و ناهمگونی زندگی آمریکایی و بالاتر از همه، تلاش ویژه برای رسیدن به هویت استوار» است. گرچه تمرکز هافستادر بر ایالات متحده است، مفاهیم مشابه توطئه و اضطرار در موارد دیگر پوپولیسم در خارج از ایالات متحده نیز دیده است.

در سطح نظری انتزاعی‌تر، کار لاکلائو بویژه در شکل دادن به رویکرد گفتمانی اثرگذار بوده است. از دید لاکلائو، تمایز نمادین میان «ما» و «آنها» که گفتمان پوپولستی را تشکیل می‌دهد نمونه‌ای از دال تهی است که می‌تواند بسته به زمینه اجتماعی، درونمایه‌های گوناگون بگیرد. این دسته‌بندیها از راه یک فرایند

البته، این شیوه چه بسا در جهت مخالف نیز کار کند: پوپولیسم جناح راست ممکن است زمانی پدیدار شود که رهبران بخواهند به رأی دهندگان دست راستی پیام دهند که از سیاستهای جناح چپ پشتیبانی نمی‌کنند.

برخی، از این رویکرد انتقاد کرده‌اند با این استدلال که تعاریف مبتنی بر روش از پوپولیسم نمی‌تواند دگرگونی تاریخی را توجیه کند، چنان که در مورد آمریکای لاتین تفاوت‌های مهم میان سیاستهای پوپولیستی حمایت‌گرا در سالهای میانی سده بیستم و پوپولیسم نئولیبرال در پایان آن سده دیده می‌شود. رویکرد دیگری از سوی ویلند پیشنهاد شده است و آن اینکه پوپولیسم برحسب سازمان سیاسی تعریف شود: بهترین تعریف از پوپولیسم چنین است: یک استراتژی سیاسی که بر پایه آن، یک رهبر خودمحمور، با پشتیبانی مستقیم، بی‌واسطه و نهادینه نشده شمار زیادی از پیروان که بیشتر سازمان نیافته‌اند، در پی رسیدن به قدرت دولتی است یا آنرا در دست دارد.

چیزی که در اینجا اهمیت دارد، نه محتوای سیاستها یا روشی گفتمانی است که کنشگران سیاسی به کار می‌گیرند، بلکه بیشتر نسبت آن کنشگران با انتخاب‌کنندگانشان است.

هرچند این ایستار می‌تواند تنوع ایدئولوژیک را تبیین کند، اما در همه جنبشها و احزاب پوپولیست، خود سازمان سیاسی را ثابت تلقی می‌کند. به هر روی، رابرتز می‌گوید احزاب پوپولیست در آمریکای لاتین به‌گونه چشمگیر از لحاظ شکل و نیز درجه سازمان‌یافتگی گوناگونند و همین، از سودمندی تحلیل ویلند می‌کاهد. در برابر، رابرتز نشان می‌دهد که سیاستهای پوپولیستی در سایه اثرگذاری متقابل میان اندازه سازمان‌یافتگی جامعه مدنی (بویژه، همبستگی اتحادیه‌های نیرومند کارگری) و اندازه سازمان‌یافتگی نظام حزبی (اندازه آمادگی و شایستگی احزاب پوپولیست برای رقابت در میدان انتخابات) چهار شکل متفاوت به خود می‌گیرد. سازمان‌یافتگی خوب حزب و جامعه مدنی،

درخواستهای ضد تشکیلات مستقر و ضد سیستم است. آسم‌اوغلو و همکاران نیز با تمرکز بر روش، پوپولیسم را چنین تعریف می‌کنند: «به کار گرفتن سیاستهایی که از پشتیبانی بخش بزرگی از جمعیت برخوردار است، اما سرانجام به منافع اقتصادی همان اکثریت آسیب می‌رساند». در اینجا پوپولیسم بیشتر به ایستارها در هواداری از بازتوزیع اطلاق می‌شود، زمانی که رهبران زبان پوپولیستی را برای رساندن این پیام به رأی‌دهندگان عادی به کار می‌گیرند که مدیون سرمایه‌داران بزرگ نیستند. این، تا اندازه زیادی با تجربه تازه آمریکای لاتین در مورد پوپولیسم سازگار است:

نیروی پیش برنده روشهای پوپولیستی، ضعف نهادهای دموکراتیک است، که باعث می‌شود رأی‌دهندگان باور کنند که سیاستمداران، با وجود لفاظیهایشان، ممکن است یک برنامه کاری دست راستی داشته باشند یا چه‌بسا فسادپذیر باشند یا به‌گونه‌ای ناشایست از نخبگان اثرپذیرند. بدین‌سان، روشهای پوپولیستی راهی می‌شود برای پیام دادن سیاستمداران [به رأی‌دهندگان] که آنان سیاستهای آینده را در راستای منافع رأی‌دهندگان میانه برخواهند گزید.

● کازین، در تجزیه و تحلیل تاریخی خود از پوپولیسم آمریکایی، پوپولیسم را گفتاری می‌داند که از سوی کسانی به کار گرفته شده است که ادعا می‌کنند به نمایندگی از اکثریت آمریکاییان سخن می‌گویند. همانند تعریف مود از پوپولیسم بعنوان یک ایدئولوژی کم‌مایه و سطحی، کازین استدلال می‌کند که روش سیاسی پوپولیسم آمریکایی بر دوگانگی میان «ما» و «آنها» استوار است. با این همه، از دید کازین، پوپولیسم ایدئولوژی بی‌نیست که باورهای محوری بازیگران سیاسی خاصی را دربر گیرد، بلکه سبکی از گفتار سیاسی است که به‌گونه گزینشی و استراتژیک از سوی هر دو جناح راست و چپ، لیبرال و محافظه‌کار به کار گرفته می‌شود.

● کتاب ریچارد هافستادر با عنوان «سبک پارانوئید در سیاست آمریکا»، برخی ویژگیهای سیاست پوپولیستی به مثابه یک سبک گفتمانی (یا به بیان او «یک شیوه بیان» یا «لفظی») را تا اندازه‌ای روشن می‌کند. سبک پارانوئید با اغراق‌گویی پرشور، بدبینی و جهان‌بینی توطئه‌آمیز آخرالزمانی مشخص می‌شود. ویژگی اصلی سبک پارانوئید، نگرانی در مورد توطئه فراگیری است که آمریکا را تهدید می‌کند. از دید هافستادر، برجستگی و ماندگاری سبک پارانوئید در سیاست آمریکا، دست‌کم تا اندازه‌ای «محصول بی‌ریشگی و ناهمگونی زندگی آمریکایی و بالاتر از همه، تلاش ویژه برای رسیدن به هویت استوار» است.

آمریکای لاتینی را پوشش می‌دهد، ادعا می‌کند که رهبری پوپولیست «یک متغیر تحلیلی کلیدی برای شناخت پوپولیسم و نیز ارزیابی موفقیت یا شکست آن به‌دست می‌دهد». وی با بررسی موارد گوناگون چون هلند و پرو، استدلال می‌کند که «پوپولیسم زمانی پدید می‌آید که یک کنشگر سیاسی پیشگام، با ایجاد شکافی مبتنی بر کنش و واکنش متقابل میان «مردم» و برخی نهادهای مستقر، سیاست را قطبی کند و بدین سان یک جنبش سیاسی توده‌ای به راه اندازد».

درحالی‌که در پژوهشها درباره پوپولیسم، از ویژگیهای شخصیتی رهبران سیاسی بسیار یاد می‌شود، برخی در مورد کافی یا حتی لازم بودن این معیارها برای کاربردی کردن پوپولیسم هشدار می‌دهند. برای نمونه، بار (۲۰۰۹)، به این واقعیت اشاره می‌کند که در کنار رهبران پوپولیست کاریزماتیک و برجسته، «رهبران پوپولیست غیر کاریزماتیک زیادی نیز وجود داشته‌اند»، مانند آلبرتو فوجیموری از پرو؛ در نتیجه، اگر چه رهبری کاریزماتیک اغلب با پوپولیسم پیوند دارد، اما عنصر سازنده پوپولیسم نیست. بار بیشتر بر پیوند میان جنبشهای پوپولیستی و هواداران آنها انگشت می‌گذارد، با این استدلال که «هنگامی که پوپولیستها به قدرت می‌رسند، به حامی‌پروری در کنار پیوندهای مبتنی بر نظر عمومی گرایش نشان می‌دهند». بار، با

به پوپولیسم ارگانیک می‌انجامد؛ سازمان خوب حزبی و سازمانهای ضعیف جامعه مدنی پوپولیسم حزبی را برجسته می‌کند؛ سازمان یافتگی خوب جامعه مدنی و ساختار حزبی ضعیف با پوپولیسم کارگری همراه است؛ و سطح پایین سازمان‌یافتگی در هر دو بُعد، با پوپولیسم انتخاباتی پیوند می‌یابد. قدرت نسبی جامعه مدنی و نظام حزبی، بیشتر محصول زمان (برای نمونه، موج پوپولیسم در آمریکای لاتین در سالهای میانی سده بیستم، در برابر سر برآوردن پوپولیسم بعدی یا پوپولیسم نئولیبرال) و اندازه کشمکش با نخبگان مستقر است.

لویتسکی و رابرتز همچنین با تجزیه و تحلیل چرخش به چپ در سیاستهای آمریکای لاتین، پوپولیسم را از طرحهای سیاسی مشخص جدا می‌کنند. آنان پوپولیسم را چنین تعریف می‌کنند: «بسیج سیاسی از بالا به پایین حوزه‌های انتخاباتی توسط رهبران خودمحوری که نخبگان سیاسی و اقتصادی مستقر را به نمایندگی از جانب مردمانی مبهم به چالش می‌کشند». آنان تأکید می‌کنند که درخواستهای پوپولیستی از دیدگاه ایدئولوژیک نرمش‌پذیر است: «درونمایه برنامه‌ای درخواستهای پوپولیستی، در موارد و زمانهای مختلف بسیار متفاوت است. بنابراین، بر خلاف چپ، پوپولیسم نباید با اصطلاحات ایدئولوژیک برنامه‌ای تعریف شود» هرچند همپوشانیی میان کنشگران سیاسی چپ و پوپولیسم وجود دارد، اما چپگرایان غیر پوپولیست و پوپولیستهای غیر چپگرا نیز هستند.

کسانی که پوپولیسم را بعنوان شکلی از سازمان سیاسی تعریف می‌کنند، معمولاً بر هویت رهبران سیاسی و رابطه آنان با دیگر بازیگران سیاسی انگشت می‌گذارند. برای نمونه، تاگارت می‌گوید وجه مشخصه احزاب پوپولیست، یک ساختار سازمانی متمرکز به رهبری یک رهبر کاریزماتیک مقتدر است. بویژه، پوپولیسم به‌علت «نبود ارزشهای بنیادی» «به سیاست شخصی پایبند است». به‌همین سان، پاپاس با بهره‌گیری از یک پژوهش تطبیقی که هر دو نمونه اروپایی و

پروژه‌های سیاسی ببینیم «که چالشگران و مقاماتی از لایه‌های گوناگون در پی طیف گسترده‌ای از برنامه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌توانند عهده‌دار آن شوند». تعریف او دو بُعد دارد: بسیج و گفت‌وگو. یانسن بسیج پوپولیستی را چنین تعریف می‌کند: «هر پروژه سیاسی پایدار و گسترده که بخش‌های اجتماعی به حاشیه رانده شده را به سوی عمل سیاسی آشکار و بحث‌انگیز به حرکت درمی‌آورد و در همان حال شعارهای ضد نخبگان و ناسیونالیستی در بزرگداشت مردمان عادی مطرح می‌کند». گفت‌وگو پوپولیستی «وحدت اجتماعی طبیعی و فضیلت ذاتی ملت را فرض می‌گیرد؛ همزمان، مردمان را در رابطه‌ای خصمانه با «نخبگان» ضد عوام قرار می‌دهد. چنان‌که از تجزیه و تحلیل یانسن دیده می‌شود سه رویکرد - پوپولیسم بعنوان ایدئولوژی، شیوه‌گفت‌وگویی و استراتژی سیاسی - مانع‌الجمع نیستند. بنابراین اکنون به بررسی همسانیها، ناهمسانیها و تنشها میان آنها می‌پردازیم.

مقایسه سه رویکرد

سه رویکرد برای بررسی پوپولیسم که در بالا به آنها پرداختیم، تفاوتها و همچنین پیوندها و همپوشانیهای دارند. پاولز (۲۰۱۱) استدلال می‌کند که بررسی پوپولیسم بعنوان یک ایدئولوژی کم‌مایه و سطحی، امکان بررسی ویژگیهای آن به مثابه یک شیوه‌گفت‌وگویی خاص را از میان نمی‌برد: اگر هدف رهبران پوپولیست بازگرداندن قدرت به مردمان عادی است، شگفت‌آور نیست که به زبان آنان سخن گویند. همچنین منطقی است که انتظار داشته باشیم ایدئولوژی در مواقعی بر سازمان حزب اثر گذارد.

از آنرو که رهیافتهای انگاره‌ساختی و گفت‌وگویی هر دو بر چارچوب سیاست دوگانه‌انگار و تمایز میان «ما» و «آنها» بعنوان مؤلفه اصلی گفتارهای پوپولیستی تأکید می‌کنند، همسانیهای آنها آشکار است؛ حتی برخی از پژوهشگران این تعاریف را وابسته به شیوه واحدی از تبیین می‌دانند. با این همه، تفاوت‌های نظری

گذشتن شیوه کار و استراتژی سیاسی در کنار هم، پوپولیسم را چنین تعریف می‌کند:

بازتاب دادن آمیزه‌ای خاص از درخواستها، موقعیت و پیوندها که به جای افزایش مشارکت، اصلاح مبتنی بر افزایش مسئولیت‌پذیری را پیشنهاد می‌کند. به‌طور خاص، یک جنبش توده‌ای به رهبری فردی بیرون از صحنه (outsider) یا آدمی تکرار که در پی رسیدن به قدرت یا حفظ آن با بهره‌گیری از درخواستهای ضد تشکیلات مستقر و پیوندهای مبتنی بر نظر عمومی است.

درحالی‌که کسانی که پوپولیسم را بعنوان یک ایدئولوژی یا یک شیوه‌گفت‌وگویی تعریف می‌کنند بر پیامی که ابلاغ می‌شود تمرکز دارند، بار (۲۰۰۹) بر اهمیت جایگاه فرستنده [پیام] در یک بستر سیاسی گسترده‌تر انگشت می‌گذارد. او بر آن است که رهبر پوپولیست می‌خواهد خود را بعنوان فردی بیرون از صحنه جا بزند «که پیشرفت و شهرت سیاسی را نه از راه یا در پیوند با یک حزب مستقر و فعال در زمینه رقابت، بلکه بعنوان یک [بازیگر] مستقل سیاسی یا در ائتلاف با احزاب تازه یا احزابی که به تازگی پا به میدان رقابت گذاشته‌اند به دست می‌آورد».

یانسن (۲۰۱۱) تمرکزش را از احزاب به الگوهای کلی‌تر بسیج سیاسی، از جمله جنبشهای اجتماعی تغییر می‌دهد. او بر آن است که به جای توجه به پوپولیسم بعنوان یک ایدئولوژی پایدار، باید آنرا همچون

● برخی پژوهشگران از فهم پوپولیسم بعنوان گونه‌ای استراتژی سیاسی دفاع می‌کنند. مادرید در تحلیل خود از سر بر آوردن پوپولیسم قومی در آمریکای لاتین، بر آن است که پوپولیسم شکل سیاستهای ویژه اقتصادی و گونه‌هایی از بسیج توده‌ای به خود می‌گیرد. او سیاستهای پوپولیستی را سیاستهایی می‌داند که هدفشان بازتوزیع اقتصادی و ملی کردن منابع طبیعی و بسیج پوپولیستی برپایه درخواستهای ضد تشکیلات مستقر و ضد سیستم است.

● آسم اوغلو و همکاران با تمرکز بر روش، پوپولیسم را چنین تعریف می‌کنند: «به کار گرفتن سیاستهایی که از پشتیبانی بخش بزرگی از جمعیت برخوردار است، اما سرانجام به منافع اقتصادی همان اکثریت آسیب می‌رساند». در اینجا پوپولیسم بیشتر به ایستارها در هواداری از بازتوزیع اطلاق می‌شود، زمانی که رهبران زبان پوپولیستی را برای رساندن این پیام به رای‌دهندگان عادی به کار می‌گیرند که مدیون سرمایه‌داران بزرگ نیستند. این، تا اندازه‌ی زیادی با تجربه تازه‌ی آمریکای لاتین در مورد پوپولیسم سازگار است.

تحلیلی مختلفی برای کاربردی کردن و اندازه‌گیری این پدیده هواداری می‌کنند.

با اینکه پیوندهایی نظری میان مکتبهای ایدئولوژیک و گفتمانی وجود دارد، این دو رهیافت همچنین می‌توانند از راه پژوهشهایی که در آنها پوپولیسم بعنوان گونه‌ای استراتژی سیاسی شمرده می‌شود، وارد گفتگو شوند. بار (۲۰۰۹) با توجه به مقوله رهبری، چنین استدلال می‌کند: اگر ایده‌های پوپولیستی درباره‌ی خواست مردمان است، پس جنبشهای پوپولیستی چه بسا به رهبری نیرومند نیاز دارند که بتواند منافع مردمان را نمایندگی کند و از سازمانهای واسطه که ممکن است این منافع را تحریف کنند دوری گزیند. فیلک (۲۰۱۰) نیز در تحلیل خود از پوپولیسم و جناح راست در اسرائیل، با تمرکز بر آثار متقابل جذب (فراگیری) و حذف (محروم‌سازی) اجتماعی برهم در سیاستهای پوپولیستی، به نقاط اشتراک میان ایدئولوژی، گفتمان و راهبرد سیاسی اشاره می‌کند. اگر سیاستهای پوپولیستی درباره‌ی مرزها میان «ما» و «آنها» است، پس مشخص کردن کسی که در این دسته‌بندیها جای می‌گیرد، نیازمند یک فرایند پویای حذف و جذب همزمان گروههای خاص در میان این مرزهاست. از دید فیلک، این کار در سه سطح متمایز صورت می‌گیرد: مادی، نمادین و سیاسی. جذب و حذف مادی از راه سیاستهای خاصی مانند در نظر گرفتن مزایای رفاهی برای آن دسته از رأی‌دهندگان

و روش‌شناختی مهمی وجود دارد که سبب می‌شود این رهیافتها را جدا از هم بدانیم. در واقع پژوهشگرانی که در این سنتها کار می‌کنند، با نقد تعریف یکدیگر از پوپولیسم این تمایز را نشان می‌دهند. برای نمونه، کالتواسر و مود (۲۰۱۲) که رویکرد ایدئولوژی‌محور را به کار گرفته‌اند، تئوری گفتمان‌محور لاکلائو از پوپولیسم را مورد انتقاد قرار داده‌اند، با این استدلال که این تئوری پوپولیسم را با همه اشکال گفتارهای دوگانه‌انگار یکسان فرض کرده و در نتیجه این اصطلاح را فراتر از مرزهای نظری خود بسط می‌دهد و آنرا بیش از اندازه‌ای که بتواند موضوع یک تجزیه و تحلیل دقیق تجربی قرار گیرد انتزاعی می‌سازد. آنان استدلال می‌کنند که «نظریه لاکلائو در مورد پوپولیسم، از یک‌سو، بسیار انتزاعی است و از سوی دیگر، مفهومی از پوپولیسم را پیشنهاد می‌کند که مبهم و منعطف است و بسیاری از سودمندبهای تحلیلی خود را از دست می‌دهد».

در برابر، از دید هواداران رویکرد گفتمانی، تمرکز صرف بر ایدئولوژی حزبی بیش از اندازه محدودکننده و ذات‌گرایانه است. آنان استدلال می‌کنند که پوپولیسم شیوه‌ای گفتمانی است که نه تنها در دسترس کسانی که بعنوان پوپولیست دسته‌بندی شده‌اند بلکه در دسترس همه‌ی بازیگران سیاسی قرار دارد (هرچند برخی بازیگران ممکن است از گفتمان پوپولیستی بیش از دیگران استفاده کنند). از این دیدگاه اصطلاح پوپولیست «نباید به این معنی گرفته شود که افراد مشخصی پوپولیست هستند، به همان‌گونه که عضو اتحادیه یا سوسیالیست، لیبرال دموکرات یا جمهوریخواه محافظه‌کارند، بلکه بیشتر باید چنین فهم شود که همه این افراد پوپولیسم را بعنوان یک شیوه‌ی نرمش‌پذیر متقاعدسازی برای تعریف دوباره‌ی مردم و رقیبانشان به کار می‌گیرند»، این اعتقادات نشان می‌دهد که با وجود توافق سطحی بر سر پایه‌های دوگانه و ضد نخبگی ادعاهای پوپولیستی، این دو سنت (ایدئولوژیک و گفتمانی) شأن هستی‌شناختی متفاوتی به پوپولیسم می‌دهند و در نتیجه، از استراتژیهای

جدول ۱. ویژگیهای سه رویکرد در پژوهش در باره پوپولیسم

تعریف پوپولیسم	واحد تحلیل	روشهای مربوط	نمونه ها
یک رشته ایده‌های مرتبط در باره ماهیت سیاست و جامعه	احزاب و رهبران حزب	تجزیه و تحلیل متون، با استفاده از روش کیفی یا روش تحلیل خودکار متن، بیشتر در مورد ادبیات حزبی	مود (۲۰۰۴، ۲۰۰۷)، کالتواسر و مود (۲۰۱۲)
راهی برای ساخت ادعاها در مورد سیاست؛ ویژگیهای گفتمان.	متون، سخنرانیها، گفتمان عمومی در زمینه سیاست	تجزیه و تحلیل متنی تفسیری	کازین (۱۹۹۵)، لاکلاو (۲۰۰۵)، پانیزا (۲۰۰۵)
شکلی از بسیج و سازماندهی	احزاب (با تمرکز بر ساختارها)، جنبشهای اجتماعی، رهبران	تجزیه و تحلیل تطبیقی تاریخی، مطالعات موردی	رابرتز (۲۰۰۶)، ویلند (۲۰۰۱)، یانسن (۲۰۱۱)

ارگانهای حزبی بازتعریف شود.

امیدواریم که با اشاره به حوزه‌هایی از همپوشانی میان این رویکردها، راههایی برای پژوهشهای آینده و تبادل فکری پایدار پیشنهاد کنیم. اما، در همان حال، تأکید بر تفاوت‌های نظری میان این سه سنت اهمیت دارد، زیرا هر یک از آنها در برگیرنده مفاهیمی مناسب است برای آنچه پوپولیسم می‌تواند توضیح دهد، اینکه چگونه باید تعریف شود، و چگونه مورد بررسی تجربی قرار گیرد. این تفاوتها، که تاکنون کانون بررسی ما بوده، در جدول (۱) خلاصه شده است.

پوپولیسم و دموکراسی

یکی از حوزه‌های پژوهشی بسیار مهم در میان محققان در زمینه پوپولیسم، مربوط به پیامدهای این پدیده برای حکمرانی دموکراتیک است. در واقع، برداشت غیرکارشناسانه از پوپولیسم بعنوان مسموم‌کننده دموکراسی، نقش اصلی را در رواج دوباره مطالعه علمی

که بیشتر در حاشیه بوده‌اند، انجام می‌گیرد. پذیرش و طرد نمادین می‌تواند از راه شعارهای سیاسی و ترسیم دوباره مرزهای اجتماعی شکل گیرد. سرانجام، جذب و حذف سیاسی ممکن است از راه سازماندهی مجدد ساختارهای حزب، از جمله عضویت و نمایندگی در

● ویلند پیشنهاد می‌کند که پوپولیسم برحسب سازمان سیاسی تعریف شود:

بهترین تعریف از پوپولیسم چنین است: یک استراتژی سیاسی که بر پایه آن، یک رهبر خودمحور، با پشتیبانی مستقیم، بی‌واسطه و نهادینه نشده شمار زیادی از پیروان که بیشتر سازمان نیافته‌اند، در پی رسیدن به قدرت دولتی است یا آنرا در دست دارد.

چیزی که در اینجا اهمیت دارد، نه محتوای سیاستها یا روشی گفتمانی است که کنشگران سیاسی به کار می‌گیرند، بلکه بیشتر نسبت آن کنشگران با انتخاب‌کنندگانشان است.

● رابرتز نشان می‌دهد که سیاستهای پوپولیستی در سایه اثرگذاری متقابل میان اندازه سازمان‌یافتگی جامعه مدنی (بویژه، همبستگی اتحادیه‌های نیرومند کارگری) و اندازه سازمان‌یافتگی نظام حزبی (اندازه آمادگی و شایستگی احزاب پوپولیست برای رقابت در میدان انتخابات) چهار شکل متفاوت به خود می‌گیرد. سازمان‌یافتگی خوب حزب و جامعه مدنی، به پوپولیسم ارگانیک می‌انجامد؛ سازمان خوب حزبی و سازمانهای ضعیف جامعه مدنی پوپولیسم حزبی را برجسته می‌کند؛ سازمان یافتگی خوب جامعه مدنی و ساختار حزبی ضعیف با پوپولیسم کارگری همراه است؛ و سطح پایین سازمان‌یافتگی در هر دو بُعد، با پوپولیسم انتخاباتی پیوند می‌یابد.

(۲۰۰۲) نیز بر تشهایی انگشت می‌گذارد که در طراحی نهادی دموکراسی نهفته است: دموکراسی یک ایدئولوژی و پیگیری مشارکت مردمی است، اما در همان حال نیازمند سیستم پیچیده‌ای از تصمیم‌سازی است که بیشتر ناروشن است و باعث می‌شود کنشگران پوپولیست ناخرسندی عمیقی از نهادهای نمایندگی داشته باشند. در نتیجه، ایدئولوژی پوپولیستی به دنبال رهایی از این اوضاع با «ادعای مشروعیتی است که بر ایدئولوژی دموکراتیک درباره حاکمیت مردم و حکومت اکثریت» مبتنی است؛ یعنی بازگشت به یک دموکراسی «راستین» به رهبری «مردم»، نه نخبگان سیاسی حرفه‌ای.

در حالی که کنوان پوپولیسم را همچون سایه دموکراسی در نظر می‌گیرد، آردیتی در اندیشیدن به پوپولیسم، عنوان «شیخ دموکراسی» را [برای آن] پیشنهاد می‌کند. شیخ در اینجا به دو چیز اشاره دارد؛ هم به نوعی سر زدن و دیدار مانند آنچه در بازگشت (روح) پدر هملت رخ داده، هم به چیزی که می‌تواند پیوسته با ما سر و کار داشته باشد مانند شیخ کمونیسم. آردیتی (۲۰۰۷) می‌گوید پوپولیسم می‌تواند همچون یک «مهمان شام با رفتار ناخوشایند» (the awkward dinner guest) دیده شود، کسی که مست می‌شود و

پوپولیسم در دهه گذشته بازی کرده است. برای نمونه، در سال ۲۰۱۰ هرمان ون رومپوی رییس اتحادیه اروپا، با اشاره به سر برآوردن احزاب دست راستی بیگانه‌ستیز در شماری از کشورهای عضو اتحادیه اروپا اعلام کرد: پوپولیسم «بزرگترین خطر برای اروپاست». ناظر دیگر، این بار از دانشگاه، پوپولیسم را ویروسی می‌بیند که نظامهای حزبی را در سراسر اروپا آلوده کرده و آثار واگیری خود را می‌پراکند.

با این همه، برخلاف دید یکسره منفی در مورد پوپولیسم در اروپا (که خود میراثی از تاریخ آلوده منطقه با سیاستهای تمامیت‌خواه پوپولیستی است)، برخی از پژوهشگران استدلال کرده‌اند که پوپولیسم می‌تواند پشتیبان سیاستهای مبتنی بر جذب باشد که دامنه مشارکت دموکراتیک را به گروههایی می‌کشاند که پیشتر در حاشیه بوده‌اند. موج اخیر پوپولیسم جناح چپ در آمریکای لاتین می‌تواند نمونه‌ای از این دست باشد. این بحثهای ناروشن سبب شده است که پژوهشگران به گونه فزاینده به این موضوع علاقمند شوند که پوپولیسم باید همچون یک تهدید دیده شود یا اصلاح‌کننده دموکراسی. از دیدگاه نظریه دموکراتیک و در پژوهشهای تجربی درباره تأثیر سیاستهای پوپولیستی بر کیفیت دموکراسی، به این مسئله پرداخته شده است.

آرنباتی (۱۹۹۸) بر پایه دیدگاه تئوری سیاسی، تأکید می‌کند که پوپولیسم، استراتژی ایجاد دوباره توازن در توزیع قدرت سیاسی میان گروههای اجتماعی مستقر و گروههای اجتماعی در حال ظهور است. او بر آن است که تنش میان لیبرال دموکراسی و پوپولیسم، برآمده از راههایی است که این ایدئولوژیها برای دریافتن رابطه میان نهادهای نمایندگی و «خواست مردمان» در پیش می‌گیرند. او ادعا می‌کند که از دید پوپولیستها، وظیفه اصلی نهادهای سیاسی این نیست که بعنوان نظامهای کنترل و موازنه یا حافظان حقوق مدنی کار کنند، بلکه این نهادها بیشتر ابزارهایی سودمند برای انتقال خواست اکثریت به درون تصمیم‌گیریهای سیاسی هستند. کنوان

افزایش مشارکت دموکراتیک می‌بیند. در واقع، پوستل بر آن است که حزب پوپولیست سخت دموکراتیک بوده، میلیونها تن از شهروندان اغلب حاشیه‌نشین را به جنبش درآورده، هرچند ایدئولوژی آن جای کمی برای حقوق اقلیتها گذاشته است.

درحالی که در تبیین پوستل، موضع پوپولیسم با روابط اکثریت - اقلیت پیوند سطحی دارد، در پژوهش کالتواسر (۲۰۱۳) و کالتواسر و مود (۲۰۱۲)، این موضع بسیار مورد توجه است؛ از دید آنان، پوپولیسم پدیده‌ای است سخت دوجبهی با پیامدهای گوناگون برای دموکراسی. کالتواسر بر پایه نظریه [رابرت] دال دربارهٔ پلبارشی، به بررسی روابط میان پوپولیسم و دو چالش کلیدی در نظریه دموکراتیک می‌پردازد: تعریف مردم و محدودیت‌های حکومت بر خود. سیاستهای پوپولیستی پیرامون این دو معضل اصلی دموکراتیک سیر می‌کند؛ با این حال، شیوه‌های پاسخگویی رهبران پوپولیست به این پرسشها در زمینه‌های گوناگون متفاوت است. درحالی‌که پوپولیستهای اروپا بر بُعد نژادی مردم تأکید می‌کنند و پوپولیستهای آمریکا (یعنی تی پارتی) بر مهاجرت و ادعاهای ضد تشکیلات مستقر متمرکزند، پوپولیستهای آمریکای لاتین می‌کوشند گروههای رأی‌دهنده گوناگون از نظر قومی و اجتماعی - اقتصادی را به حرکت درآورند.

پاسخهای پوپولیستی به مسأله کنترل بر خود نیز متغیر است: در اروپا، اتحادیهٔ اروپا، همچون تهدیدی برای حاکمیت مردمانی دیده می‌شود که نهادهای سیاسی ملی، آنها را نمایندگی می‌کنند؛ در آمریکای لاتین، قوانین اساسی قدیمی، ناهماهنگ با نیازهای شهروندان و خارج از رده پنداشته می‌شود؛ و در ایالات متحده، پوپولیستها (تفسیر خود از) قانون اساسی را به صورت ایده‌آل درآورده و دولت را متجاوز به حقوق قانونی خود می‌بینند. از دید کالتواسر، این بررسی گسترده از پوپولیسم در سه قارهٔ مختلف نشان می‌دهد که سیاستهای پوپولیستی، بنا به تعریف، ضد دموکراتیک نیست؛ بلکه برای تشهایی پایا که

پرسشهای نامناسب می‌کند، پرسشهایی که در واقع چه بسا به مسائل مهم پنهانی اشاره داشته باشد. این استعاره رنگارنگ، به خوبی دوگانگی سیاستهای پوپولیستی و دموکراسی را بر می‌نماید: پوپولیسم دریافت رایج از مقوله لیبرال دموکراسی را به چالش می‌کشد که ممکن است پیامدهای شومی برای لیبرال دموکراسی داشته باشد. در همان حال، پوپولیسم ممکن است به طریقی دیگر به شناخت مشکلات سیاسی نادیده گرفته شده کمک کند و به گروههای به حاشیه رانده شده صدایی مشروع بدهد.

توانایی سیاستهای پوپولیستی برای بهبود بخشیدن به کیفیت دموکراسی، با تجزیه و تحلیل پوستل (۲۰۰۷) دربارهٔ حزب پوپولیست آمریکا نشان داده شده است. پوستل سر بر آوردن حزب پوپولیست آمریکا را بیشتر پاسخی می‌داند به رکود اقتصادی در سالهای پایانی سدهٔ نوزدهم و نوآوریهای تکنولوژیک در زمینه ترابری، تولید صنعتی، ارتباطات و بازرگانی جهانی. جنبش پوپولیستی ائتلافی از کشاورزان، مزدبگیران و کنشگران از طبقه متوسط بود که در رویارویی با واقعیتهای ناگوار اقتصادی و سیاسی زمان خود، همکاری می‌کردند. برخلاف برخی تبیین‌ها، پوستل تجدید حیات پوپولیسم را نه بعنوان یک مخالفت ارتجاعی با مدرنیته یا مردود شمردن دموکراسی بلکه همچون مبارزه‌ای برای اصلاحات اقتصادی از راه

● لویتسکی و رابرتز با تجزیه و تحلیل چرخش به چپ در سیاستهای آمریکای لاتین، پوپولیسم را از طرحهای سیاسی مشخص جدا می‌کنند. آنان پوپولیسم را چنین تعریف می‌کنند: «بسیج سیاسی از بالا به پایین حوزه‌های انتخاباتی توسط رهبران خودمحوری که نخبگان سیاسی و اقتصادی مستقر را به نمایندگی از جانب مردمانی مبهم به چالش می‌کشند». هرچند همپوشانی میان کنشگران سیاسی چپ و پوپولیسم وجود دارد، اما چپگرایان غیر پوپولیست و پوپولیستهای غیر چپگرا نیز هستند.

● درحالی که کسانی که پوپولیسم را بعنوان یک ایدئولوژی یا یک شیوه گفتمانی تعریف می کنند بر پیامی که ابلاغ می شود تمرکز دارند، بار بر اهمیت جایگاه فرستنده [پیام] در یک بستر سیاسی گسترده تر انگشت می گذارد. او بر آن است که رهبر پوپولیست می خواهد خود را بعنوان فردی بیرون از صحنه جا بزند «که پیشرفت و شهرت سیاسی را نه از راه یا در پیوند با یک حزب مستقر و فعال در زمینه رقابت، بلکه بعنوان یک [بازیگر] مستقل سیاسی یا در ائتلاف با احزاب تازه یا احزابی که به تازگی پا به میدان رقابت گذاشته اند به دست می آورد».

پوپولیسم بر فرایند دموکراسی (دموکراتیزه کردن) را به چالش می کشد. آنان استدلال می کنند که گرچه پوپولیسم ممکن است آثار مثبتی در لیبرال دموکراسیها داشته باشد، در دموکراسیهای ناستوار آمریکای لاتین، پوپولیسم - حتی اگر جذب و فراگیری سیاسی بیشتر را آسان کند - از توسعه بیشتر نهادهای دموکراتیک جلوگیری می کند. دلایلی چند برای این نتیجه مبهم وجود دارد: نخست اینکه، پوپولیستها بیشتر کسانی بیرون از صحنه اند که قدرشناس نهادهای دموکراسی نمایندگی نیستند؛ دوم، پوپولیستها بر این باورند که از سوی شهروندان اختیاراتی برای مبارزه با تشکیلات سیاسی دریافت کرده اند. سرانجام، رهبران پوپولیست بیشتر در برابر پارلمان، دستگاه اداری و دیوان عالی می ایستند و در نتیجه انگیزه ای نیرومند برای تضعیف این نهادها دارند. در نتیجه، لوکستن و لویتسکی می گویند رهبران پوپولیست در دموکراسیهای ناستوار ممکن است در راهکارهای مهمی که به تضعیف نهادهای دموکراتیک می انجامد مشارکت کنند و در برخی موارد، حتی به اقتدارگرایی رقابتی دامن بزنند.

گونه های پوپولیسم: سیاستهای پوپولیستی و درخواستهای ایدئولوژیک

با اینکه بررسیهای موردی فردی بیشتر بر

مدتهاست نظریه پردازان سیاسی را به خود مشغول داشته، پاسخهای متفاوت فراهم می کند.

دیدگاهی مشابه، با تفاوت جزئی، در یک کتاب ویرایش شده ارائه شده است که بر روابط میان پوپولیسم و دموکراسی متمرکز است. برخلاف دریافت رایج، کالتوآسر و مود برآند که پوپولیسم، به علت تمرکزش بر نمایندگی خواست مردمان، در واقع پیوندی مثبت با دموکراسی دارد. نویسندگان از میان اثرات مثبت پوپولیسم، نمایندگی و بسیج گروههای به حاشیه رانده شده، ساخت ائتلافهای سیاسی فراطبقاتی، و تأکید بر پاسخگویی دموکراتیک را فهرست می کنند. با این همه، ذات رابطه میان پوپولیسم و لیبرال دموکراسی دو وجهی است، به این دلیل که پوپولیسم حکومت اکثریت را بیش از دیگر آرمانهای لیبرال دموکراتیک، مانند بازرسیها و ایجاد تعادلهای نهادی، مشورت، و حقوق اقلیت در اولویت قرار می دهد. در نتیجه، درخواستهای پوپولیستی موفق، خطر بی ثبات شدن نهادهای دموکراتیک، به چالش کشیده شدن تفکیک قدرت، و فرسایش اعتماد به نهادهای دولتی غیر منتخب را در پی دارد. بنابراین کالتوآسر و مود برآند که پوپولیسم «می تواند هم یک اصلاح کننده و هم تهدید برای دموکراسی باشد»، و این به دو عامل اصلی زمینه ای بستگی دارد: درجه استواری دموکراسی^۴ و اینکه آیا پوپولیستها در جایگاه اپوزیسیون هستند یا در حکومت. در دموکراسیهای تثبیت شده و استوار انتظار می رود که پوپولیسم در اپوزیسیون، اثر مثبت کمی بر کیفیت دموکراسی داشته باشد، درحالی که پوپولیسم در دولت باید اثری ملایم، مثبت یا منفی، بر دموکراسی داشته باشد. از سوی دیگر، در دموکراسیهای ناستوار، انتظار می رود که پوپولیسم در دولت، دارای آثار منفی سنگین بر دموکراسی باشد درحالی که پوپولیسم در اپوزیسیون باید بعنوان یک اصلاح کننده دموکراسی کار کند.

لویتسکی و لوکستن (۲۰۱۲، همچنین ۲۰۱۳)

دیدگاه بیش از اندازه خوش بینانه درباره تأثیر مثبت

بازیگران پوپولیست آمریکایی در این باور سهیمند که «جنبشهای نیرومند - که بیشتر «نهضت‌ها»، «انجمنها»، یا «احزاب» خوانده می‌شوند (خواه در انتخابات به رقابت بپردازند یا نه) - باید خود را برای مبارزه آماده کنند و تا زمانی که حریف نخبه‌گرا یکسره شکست نخورده است، زمین را ترک نکنند». با به کارگیری این چارچوب چهارگانه در یک چشم‌انداز گسترده تاریخی، کازین (۱۹۹۵) گونه‌های ایدئولوژیک پوپولیسم آمریکایی را، از [جنبش] کشاورزان در اواخر سده ۱۹، کارگران [طرح] نیو دیل و محافظه‌کاران در دوران جنگ سرد تا چپ نو در دهه ۱۹۶۰، راست نو در جنوب و جنبش محافظه‌کار پوپولیست در دولتهای نیکسون و ریگان ردگیری می‌کند (چند کار تازه از زمانی که کازین در ۱۹۹۵ پژوهش خود را پایان داده است، آغاز شده و به نقش معاصر پوپولیسم آمریکایی هوادار بازار آزاد و ضد دولتگرایی می‌پردازد).

در ادبیات رو به گسترش درباره انواع پوپولیسم، جنبش‌تی‌پارتی، با دو دیدگاه مغایر در حال ظهور درباره ارتباط آن با پوپولیسم آمریکایی، توجه ویژه‌ای به خود جلب کرده است. از یک‌سو، منتقدان استدلال می‌کنند که با توجه به تفاوت‌های اساسی میان تی‌پارتی و حزب پوپولیست آمریکایی در سده نوزدهم، «کاربرد کنونی اصطلاح [پوپولیسم] درباره ریشه‌های تاریخی تی‌پارتی بیش از آنکه روشنگر باشد، مایه ابهام می‌شود». از سوی دیگر، برخی از پژوهشگران ادعا می‌کنند که تی‌پارتی واپسین جلوه پوپولیسم محافظه‌کار آمریکایی است که شعارهای بیگانه‌ستیزی را با [شعارهای] ضد دولت درآمیخته است. [آنان معتقدند] اگر پوپولیسم بعنوان یک شیوه گفتار یا ایدئولوژی کم‌مایه مبتنی بر یک دوگانگی، منطق ضد نخبه‌گرایی و گرایش به اصلاح نهادهای سیاسی به نمایندگی از «شهروندان» درک شود، پس پوپولیستی دانستن درخواستهای سیاسی تی‌پارتی نیز بی‌گمان مناسب به نظر می‌رسد. جالب آنکه تنوع ادعاهای پوپولیستی در احزاب و جنبشهایی که ایدئولوژی رسمی مشترکی دارند نیز

جلوه‌های ایدئولوژیک مشخصی از پوپولیسم (بیشتر راست سیاسی در اروپا و چپ سیاسی در آمریکای لاتین) تمرکز دارد، هنگامی که بر سر هم در نظر گرفته شود، نشان می‌دهد که پوپولیسم در ذات، با ایدئولوژی سیاسی جناح چپ یا راست گره نخورده است. در واقع، درونمایه ایدئولوژیک می‌تواند در میان کشورها و در درون همان واحد سیاسی در طول زمان متفاوت باشد.

گونگونوی درونمایه «اقناع پوپولیستی»، کانون تمرکز در بررسی کازین (۱۹۹۵) از تحول تاریخی سیاست حزبی در ایالات متحده است. از دید کازین، پوپولیسم آمریکایی بر چهار رکن اصلی استوار است. نخست، سنت یا رسم آمریکایی بودن است: ایالات متحده بعنوان یک کشور منحصر به فرد، جایی است که در آن همه مردمان، شهروندان برابر یک جمهوری خودمختارند. دوم، «مردمان» آمریکا بعنوان یک جامعه مولد و با حسن‌نیت شناخته می‌شوند و مجموعه‌ای از نخبگان فاسد در یک سو و تهیدستان محروم در سوی دیگر را تشکیل می‌دهند. سوم، نخبگان بعنوان نقطه مقابل همیشگی در برابر مردمان شکل گرفته‌اند: پر افاده، بی بند و بار، ساختگی، به درد نخور، شاید، باهوش و وابسته به کار دیگران. دست آخر اینکه،

● یانسن بر آن است که به جای توجه به پوپولیسم بعنوان یک ایدئولوژی پایدار، باید آنرا همچون پروژه‌ای سیاسی ببینیم «که چالشگران و مقاماتی از لایه‌های گوناگون در پی طیف گسترده‌ای از برنامه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌توانند عهده‌دار آن شوند». تعریف او دو بُعد دارد: بسیج و گفتمان. یانسن بسیج پوپولیستی را چنین تعریف می‌کند: «هر پروژه سیاسی پایدار و گسترده که بخشهای اجتماعی به حاشیه رانده شده را به سوی عمل سیاسی آشکار و بحث‌انگیز به حرکت درمی‌آورد و در همان حال شعارهای ضد نخبگان و ناسیونالیستی در بزرگداشت مردمان عادی مطرح می‌کند».

• یکی از حوزه‌های پژوهشی بسیار مهم در میان محققان در زمینه پوپولیسم، مربوط به پیامدهای این پدیده برای حکمرانی دموکراتیک است. در واقع، برداشت غیرکارشناسانه از پوپولیسم بعنوان مسموم‌کننده دموکراسی، نقش اصلی را در رواج دوباره مطالعه علمی پوپولیسم در دهه گذشته بازی کرده است. برخلاف دید یکسره منفی در مورد پوپولیسم در اروپا (که خود میراثی از تاریخ آلوده منطقه با سیاستهای تمامیت‌خواه پوپولیستی است)، برخی از پژوهشگران استدلال کرده‌اند که پوپولیسم می‌تواند پشتیبان سیاستهای مبتنی بر جذب باشد که دامنه مشارکت دموکراتیک را به گروههایی می‌کشاند که پیشتر در حاشیه بوده‌اند. موج اخیر پوپولیسم جناح چپ در آمریکای لاتین می‌تواند نمونه‌ای از این دست باشد.

ایده‌های موجود در جهت پیشبرد مطالعه سیاستهای پوپولیستی، اکنون به بحث درباره برخی مسی‌های ممکن برای پژوهشهای آینده می‌پردازیم.

مسیرهایی برای پژوهشهای آینده

پژوهش درباره سیاستهای پوپولیستی در این سالها، بیشتر در علوم سیاسی و همچنین در جامعه‌شناسی رو به افزایش بوده است. در این بخش، با تمرکز بر تحلیل پوپولیسم بعنوان یکی از روشهای ساخت ادعاهای سیاسی - که شیوه صورتبندی خواستهای توده مردمان با بهره‌گیری از منطق دوگانه انگار است و مردمان با فضیلت را در برابر نخبگان فاسد و گروههای وابسته و نامحبوب اجتماعی قرار می‌دهد- مسیرهایی برای مطالعات آینده پیشنهاد می‌کنیم. چنین درخواستهای اخلاقی (اخلاقی از آن‌رو که بر ارزیابی ارزش بنیادی همه دسته‌های مردم استوار است) از سوی بازیگران سیاسی گوناگون ساخته می‌شود و بیش از آنکه از ویژگیهای ذاتی بازیگران سیاسی مایه گرفته باشد بخشی از یک استراتژی سیاسی گسترده‌تر به‌شمار می‌آید. برای اطمینان یافتن، چه بسا برخی از بازیگران

دیده می‌شود، مانند احزاب پوپولیست جناح راست در اروپا که از دهه ۱۹۸۰ از موفقیت انتخاباتی گسترده برخوردار بوده‌اند. رات و همکاران (۲۰۰۴) با تحلیل کمی و کیفی متن بیانی‌های حزبی شش حزب در اروپای غربی، که بیشتر بعنوان پوپولیست جناح راست تعریف می‌شوند (حزب مردم سوئیس، جبهه ملی فرانسه و...)، چهارگونه متمایز رویکرد به «شهروندان» یعنی نژادی - ملی، شهری، جمع‌گرا، و خاص‌گرا را شناسایی می‌کنند. آنان همچنین میان ارجاعات عملی و انتزاعی به دموکراسی مستقیم، و به همین‌سان میان شعارهایی که نخبگان را هدف قرار می‌دهد و شعارهایی که نهادهای واسط را نشانه می‌گیرد، تمایز قائل می‌شوند. رات و همکاران، با لحاظ کردن امکان تنوع در میان احزاب سیاسی در زمانها و مکانهای مختلف، بر پایه این استدلال که «پوپولیسم نیاز به تعریف و کاربردی کردن دقیقتر و به شیوه‌ای نسبی دارد» تجزیه و تحلیل دقیقی ارائه می‌کنند که نشانگر گام مهمی در شناخت اشکال مختلف پوپولیسم، با توجه به تفاوت‌های درون سرزمینی میان ملتها است. در همان حال، اثر آنان همچنین راههای بالقوه برای پژوهشهای آینده را نشان می‌دهد. نخست اینکه، بیانی‌های حزبی تنها یکی از واحدهای چندگانه ممکن برای تجزیه و تحلیل در پژوهش درباره پوپولیسم است. هرچند درخصوص خود آنها جالب است که، شمار به نسبت اندک این بیانی‌ها ممکن است استنتاج برآمده از تحلیل را مقید و دامنه موارد در دسترس را محدود کند. گذشته از آن، اینکه آیا شعارهای پوپولیستی تنها در میان احزاب جناح راست ظاهر می‌شود، جای بحث دارد. اگر در پژوهش، تنها احزابی که از پیش بعنوان احزاب پوپولیست جناح راست شناخته شده‌اند در نظر گرفته شوند، طیف گسترده‌ای از ادعاهای پوپولیستی در طرح پژوهش محدود خواهد شد.

بنابراین نیاز به تجزیه و تحلیل گسترده‌تری وجود دارد که بتواند ادعاهای گوناگون پوپولیستی را در سراسر طیف سیاسی بررسد. به‌منظور توسعه بیشتر

[سیاسی] بر شعارهای پوپولیستی بیش از دیگران تکیه کنند و در نتیجه برجسب پوپولیست به آنان زده شود، اما چنین طبقه‌بندی‌یی به‌جای یک تعریف مفهومی پیشینی باید برآیند مشاهدات تجربی دقیق باشد. سرانجام، ما سیاست اخلاقی پوپولیسم را بعنوان بیماری بومی برای بیشتر - اگر نه همه - دموکراسیهای مدرن در نظر می‌گیریم، که به تأکید بر رویکردهای تطبیقی و تاریخی درباره این موضوع می‌انجامد.

برنامه یا دستور کار پیشنهادی برای پژوهشهای آینده بر سه رویکرد تمرکز دارد: در مطالعات ملی در مقیاس بزرگ با بهره‌گیری از روشهای تحلیل خودکار متن؛ در سطح فردی پژوهش با بهره‌گیری از داده‌های قابل مشاهده، مانند آنچه با ابزارهای نظرسنجی به‌دست می‌آید؛ و مطالعات تجربی که مکانیسمهای خاصی را که از طریق آن ادعاهای پوپولیستی در میان جامعه هدف پذیرفته می‌شود، بررسی می‌کنند. در صورت امکان، ما فرضیه‌های آزمایشی را که می‌تواند پژوهشهای آینده را جهت‌دهی کند، پیشنهاد می‌کنیم.

دوران پوپولیسم؟ در این سالها، دانشگاهیان - و

● درحالی‌که کنوان پوپولیسم را همچون سایه دموکراسی در نظر می‌گیرد، آردیتی در اندیشیدن به پوپولیسم، عنوان «شبح دموکراسی» را [برای آن] پیشنهاد می‌کند. آردیتی می‌گوید پوپولیسم می‌تواند همچون یک «مهمان شام با رفتار ناخوشایند» دیده شود، کسی که مست می‌شود و پرسشهای نامناسب می‌کند، پرسشهایی که در واقع چه بسا به مسائل مهم پنهانی اشاره داشته باشد. این استعاره رنگارنگ، به خوبی دوگانگی سیاستهای پوپولیستی و دموکراسی را بر می‌نماید: پوپولیسم دریافت رایج از مقوله لیبرال دموکراسی را به چالش می‌کشد که ممکن است پیامدهای شومی برای لیبرال دموکراسی داشته باشد. در همان حال، پوپولیسم ممکن است به طریقی دیگر به شناخت مشکلات سیاسی نادیده گرفته شده کمک کند و به گروههای به حاشیه رانده شده صدایی مشروع بدهد.

همچنین ناظران آگاه در مطبوعات و پهنه سیاست - بارها گفته‌اند که ما در دورانی سیاسی زندگی می‌کنیم که «پوپولیسم به مثابه روح زمانه» بر آن حاکم است. موفقیت اخیر پوپولیستهای جناح راست در اروپا، پوپولیستهای جناح چپ در آمریکای لاتین، و تی پارتی در [ایالات متحده] آمریکا بواقع نشان می‌دهد که پوپولیسم در گفتمان سیاسی امروزی رایج است. با این همه، این دوره زمانی تا چه اندازه از موارد قبلی سیاستهای پوپولیستی متفاوت است؟ چنان‌که پژوهشگرانی که دیدگاهی بلندمدت دارند استدلال می‌کنند، سیاستهای پوپولیستی، حتی در دموکراسیهای تثبیت شده، پدیده‌ای تازه نیست، بدین معنا که برخی از ادعاها در مورد پوپولیسم معاصر ممکن است متأثر از گرایشها و ذهنیتهای پیشین باشد. دسترسی کنونی به مجموعه داده‌های دیجیتالی متون مربوطه، مانند [متن دیجیتالی] سخنرانیها، بیانیه‌ها، انتشارات حزبی، دادخواستها، مقالات روزنامه‌ها، و پایگاههای اینترنتی، ممکن است بررسی این مسئله را به شیوه نظام‌مند میسر سازد. بویژه، می‌توان از تکنیکهای تحلیل خودکار متن در بررسی اینگونه متون در یک مقیاس بزرگ استفاده کرد، برای تشخیص اینکه آیا بواقع یک روند مثبت سکولار در ادعاسازیهای پوپولیستی وجود دارد یا نه.

یک فرضیه فریبنده - و قابل آزمون تجربی - این است که دگرگونی، در گذر زمان، نه در اندازه کاربرد (یا عدم کاربرد) ادعاهای پوپولیستی، که بیشتر در رونمایی ایدئولوژیک آنها و در مرزهایی فرهنگی که میان گروههای اجتماعی ایجاد می‌کند، آشکار است. این یکی از بحثهای اصلی کازین درباره تاریخ سیاستهای پوپولیستی در ایالات متحده است، و آنرا می‌توان به گونه سیستماتیک چه در زمینه آمریکا و چه درباره دیگر دموکراسیها بررسی کرد و به آزمون گذاشت. برای نمونه، دی گان کراوس و هاگتن (۲۰۰۹) سیاستهای پوپولیستی در میان احزاب سیاسی اسلواکی را تحلیل کرده و دریافته‌اند که سطح کلی درخواستهای پوپولیستی از زمان گذار به دموکراسی

● برخلاف دریافت رایج، کالتواسر و مود برآند که پوپولیسم، به علت تمرکزش بر نمایندگی خواست مردمان، در واقع پیوندی مثبت با دموکراسی دارد. نویسندگان از میان اثرات مثبت پوپولیسم، نمایندگی و بسیج گروه‌های به حاشیه رانده شده، ساخت ائتلاف‌های سیاسی فراطبقاتی، و تأکید بر پاسخگویی دموکراتیک را فهرست می‌کنند. با این همه، ذات رابطه میان پوپولیسم و لیبرال دموکراسی دو وجهی است، به این دلیل که پوپولیسم حکومت اکثریت را بیش از دیگر آرمانهای لیبرال دموکراتیک، مانند بازرسیها و ایجاد تعادلهای نهادی، مشورت، و حقوق اقلیت در اولویت قرار می‌دهد. در نتیجه، درخواستهای پوپولیستی موفق، خطر بی‌ثبات شدن نهادهای دموکراتیک، به چالش کشیده شدن تفکیک قدرت، و فرسایش اعتماد به نهادهای دولتی غیر منتخب را در پی دارد.

مربوط به مهاجرت به پیش گرفتن ایستارهای احزاب پوپولیست گرایش دارند. در برابر، رودجین و همکاران (۲۰۱۲) با تمرکز بر سیاستها به جای گفتمان، بیانیه‌های حزبی در پنج کشور اروپایی دارای احزاب پوپولیست (فرانسه، آلمان، ایتالیا، هلند و انگلستان) را مقایسه کرده و درمی‌یابند که گواهی در دست نیست که احزاب اصلی در فاصله دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ زبان پوپولیستی به کار گرفته باشند. با این همه، همانگونه که آشکار است، این بررسی به بیانیه‌های حزبی محدود شده که بیشتر برای تجزیه و تحلیل ایستارهای حزب مناسب است تا تشخیص تغییرات در گفتمان سیاسی عمومی. بنابراین توجه به مجموعه گسترده‌تری از متون سیاسی، بویژه آنها که برای عموم مردم در نظر گرفته شده (برای نمونه متن سخنرانیها، مطالب مطبوعات و محتوای رسانه‌ها)، برای رسیدن به شناخت کاملتر از روندهای زمانی در سیاستهای پوپولیستی در موارد متعدد، سودمند خواهد بود.

در چارچوب آن بحث بیهوده، بیل (۲۰۱۳) می‌گوید که زبان پوپولیستی، که برای مدتی دراز بخشی از زرادخانه گفتاری احزاب دست راستی اصلی در بریتانیا

چندان تغییر نکرده است؛ هرچند، نوع درخواستهای پوپولیستی و هویت کسانی که آنها را بیان می‌کنند به گونه قابل ملاحظه‌ای تغییر کرده است. بهره‌گیری احزاب از درخواستهای پوپولیستی رابطه معکوس با سن حزب و اندازه مشارکت آن در دولت دارد، اما از آن رو که نظام حزبی در اسلوواکی سیال است و پیوسته احزابی تازه پا به میدان می‌گذارند، سطح کلی پوپولیسم کمابیش پایدار مانده است. در حالی که نویسندگان بر تحلیل داده‌های کیفی انتزاعی تکیه می‌کنند و بیشتر [کارشان] را بر پایه تخصص خویش درباره سیاست اسلوواکی می‌گذارند، دسترسی به مجموعه داده‌های گسترده و ابزارهای جدید تحلیل خودکار متن باید بررسی جامع‌تر این فرضیه در کشورها و دوره‌های زمانی گوناگون را امکان‌پذیر سازد.

واگیری پوپولیستی. اصطلاح واگیری پوپولیستی که پیوند نزدیک با مفهوم «پوپولیسم به مثابه روح زمانه» دارد، گویای آن است که گفتمان پوپولیستی از حاشیه‌ها به مرکز طیف سیاسی حرکت کرده است. از دیدگاه تاریخی، برخی از پژوهشگران استدلال می‌کنند که در این سالها کمربند حفاظتی سنتی شکسته شده است، به گونه‌ای که سیاستمداران جریان اصلی نیز زبان پوپولیستی را که زمانی تنها به افراط‌گرایان محدود بود، برگزیده‌اند. برای نمونه، در مباحثی که در مورد تی پارتی در ایالات متحده مطرح می‌شود به این نکته اشاره شده است. این ادعا به دریافت نظری از مفهوم پوپولیسم نیز مربوط می‌شود: اگر پوپولیسم به مثابه یک زبان ضد هژمونیک درک شده که افراد بیرون از سیستم برای به چالش کشیدن تشکیلات مستقر به کار می‌برند، پس به کار گرفته شدن زبان پوپولیستی از سوی جریان اصلی سیاست ممکن است پرسشهای جالبی در مورد مشروعیت و کارآمدی سیاسی ادعاهای پوپولیستی در سیاست امروز مطرح کند.

در اثری تازه، به آزمون نظام‌مند مسئله فراگیری پوپولیستی پرداخته شده است. برای نمونه، (Spanje, ۲۰۱۰)، درمی‌یابد که احزاب اصلی اروپایی در مسائل

این گونه دموکراسیهای پوپولیستی، قطبی شده‌اند، «نظام‌هایی بسیار ناپایدارند و نمی‌توانند دیر بپایند.» اگر چنان‌که پاپاس می‌گوید، این مسیری است که چند کشور اروپای شرقی (برای نمونه رومانی و اسلواکی) در پیش گرفته‌اند، نیازمند شناخت بهتری از مکانیسم‌هایی که در کار است، هستیم. در زمینه آمریکای لاتین، پوپولیسم دیرزمانی نه تنها با جنبشهای مخالف بلکه همچنین با کسانی که در قدرت بوده‌اند، مانند خوان پرون یا هوگو چاوز (هاوکینز، ۲۰۱۰) همبسته بوده است. در این موارد، اثر پوپولیسم بر کیفیت دموکراسی، هنوز جای بحث دارد.

ایجاد و نگهداشت ائتلاف‌های حزبی

درحالی‌که بیشتر پژوهشها درباره فرایندهای همگرایی و واگرایی بر رفتار در زمینه رأی دادن متمرکز است، فضایی نیز وجود دارد که در آن می‌توان شیوه‌هایی را کشف کرد که سیاستهای پوپولیستی با ترسیم مرزهای اخلاقی میان گروههای اجتماعی، در ایجاد و نگهداشت ائتلاف ایفای نقش می‌کنند. ساختمان فرهنگی ائتلافها و شکافهای اجتماعی تازه، چه بسا بر سیاست انتخاباتی و سپس بر رفتار در زمینه رأی دادن اثر گذارد، چه به صورت پیش‌زمینه، آسان‌کننده یا پابرجا کننده تغییر در الگوهای رأی‌دهی و همگراییهای سیاسی. برای نمونه، فیلا و روزا (Fella and Ruzza) توضیح می‌دهند که بهره‌گیری برلوسکونی از سیاستهای پوپولیستی از چه راههایی ائتلافهای سیاسی قدیمی در ایتالیا را دگرگون کرده است:

ائتلاف راست - میانه با ایجاد شکافی عمودی که نخبگان را در برابر «مردم» قرار می‌داد بر آن شد که بر شکاف سنتی چپ - راست چیره شود. رهبران راست میانه خود را بعنوان نمایندگان مردم در برابر نخبگان فاسد و دور از دسترس و همچنین متعهد به کنار زدن، جایگزینی و ریشه‌کن کردن آنان معرفی کردند. گرچه FI [فورزا ایتالیا، حزب برلوسکونی] و LN [لیگانورد] نخبگان غیر قابل اعتماد را به گونه‌های متفاوت معرفی

بوده است، در گذر زمان در پاسخ به سه عامل اصلی دگرگون شده است: برجسته شدن مسئله مهاجرت در افکار عمومی، شیوه شخصی رهبر حزب و اینکه آیا حزب در دولت بوده است یا [در مقام] اپوزیسیون. این بررسی نشان می‌دهد که ادعاهای پوپولیستی هرگز یکسره به حاشیه‌های سیاسی محدود نبوده است و چنین می‌نماید که شواهد چندانی در مورد وجود یک روند سکولار سرایت پوپولیستی از دوردست به جریان اصلی وجود ندارد.

تعمیم‌پذیری این ادعا را می‌توان در کشورهای دیگر، در مورد مسائلی غیر از مهاجرت و همچنین در پیوند با احزاب اصلی جناح چپ به آزمون گذاشت. بویژه، رابطه میان ادعاهای پوپولیستی و جایگاه سیاسی احزاب - در اپوزیسیون و در حکومت - با توجه به اینکه احزاب پوپولیست اروپایی به تازگی به ائتلافهای حاکم پیوسته‌اند (هلند، اتریش و ایتالیا از نمونه‌های برجسته‌اند)، شایسته توجه ویژه است. این امر، این پرسش را پیش می‌آورد که آیا پوپولیستها زمانی که خود بخشی از تشکیلات مستقر شوند، می‌توانند گفتمان ضد حکومت خود را حفظ کنند و اگر چنین است، آیا سیاستهایی همسو با ادعاهای عمومی‌شان را دنبال می‌کنند؟ گذشته از این، آیا احزاب مخالف ائتلافهای پوپولیست حاکم نیز زبان پوپولیستی را به کار می‌گیرند و بدین‌سان به روند ماریجی «دموکراسی پوپولیستی» دامن می‌زنند؟ به گفته پاپاس (۲۰۱۳)،

● کالتواسر و مود برآوند که پوپولیسم «می‌تواند هم یک اصلاح‌کننده و هم تهدید برای دموکراسی باشد»، و این به دو عامل اصلی زمینه‌ای بستگی دارد: درجه استواری دموکراسی و اینکه آیا پوپولیستها در جایگاه اپوزیسیون هستند یا در حکومت. در دموکراسیهای ناستوار، انتظار می‌رود که پوپولیسم در دولت، دارای آثار منفی سنگین بر دموکراسی باشد درحالی‌که پوپولیسم در اپوزیسیون باید بعنوان یک اصلاح‌کننده دموکراسی کار کند.

● لویتسکی و لوکستن دیدگاه پیش از اندازه خوش‌بینانه درباره تأثیر مثبت پوپولیسم بر فرایند دموکراسی (دموکراتیزه کردن) را به چالش می‌کشند. آنان استدلال می‌کنند که گرچه پوپولیسم ممکن است آثار مثبتی در لیبرال دموکراسیها داشته باشد، در دموکراسیهای ناستوار آمریکای لاتین، پوپولیسم - حتی اگر جذب و فراگیری سیاسی بیشتر را آسان کند- از توسعه بیشتر نهادهای دموکراتیک جلوگیری می‌کند.

با تمرکز بر بسیج جنبشهای اجتماعی، احزاب سیاسی و پیامدهای آن در زمینه سیاست بررسی شده است. با این حال، امکان تکمیل چنین بررسی در سطح کلان، با تمرکز بر مبانی سطح خرد سیاستهای پوپولیستی وجود دارد. چرا برخی کسان بیش از دیگران مستعد بسیج پوپولیستی هستند؟ بی‌آنکه پوپولیسم به مؤلفه‌های شخصیتی فرو کاسته شود، می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا گرایش به ارزیابی مثبت پیامهای پوپولیستی به دیگر عوامل نهفته روانشناختی اجتماعی مربوط است؟ - و اگر چنین است، چگونه می‌توان چنین عواملی را کشف و به گونه سیستماتیک اندازه‌گیری کرد؟ ابزارهای روش‌شناختی مرتبط با این پژوهش چیست و چگونه می‌توان آنها را در چارچوبهای نظری کلان درباره سیاست پوپولیستی گنجانند؟

یکی از روشهای ممکن، تجزیه و تحلیل داده‌های نظرسنجی است. هاوکینز و همکاران از نظرسنجیها برای سنجش «گرایشهای پوپولیستی یا به طور خاص تر، اندازه گرایش به گفتمان پوپولیستی» بهره می‌گیرند. برای رسیدن به این هدف، آنان از پاسخ‌دهندگان می‌پرسیدند آیا با سخنانی از این دست که «سیاست در نهایت، کشمکش میان خیر و شر است» و «شهروندان، نه سیاستمداران، باید مهمترین تصمیمات سیاسی را بگیرند» موافقت یا مخالف. با نگاهی به داده‌های نظرسنجی گردآوری شده در ایالات متحده در سال ۲۰۱۰، آنان دریافتند که محافظه‌کاران گرایشهای پوپولیستی قویتری نسبت به لیبرالها دارند، همچنین کسانی که مواضع افراطی سیاسی دارند بیش از آنان

می‌کردند، اما در نهایت همگی بعنوان «نخبگان سیاسی» مشخص می‌شدند.

فرایندهای مشابهی در دیگر دموکراسیها مانند یونان و مجارستان نیز دیده شده است که در آنها رهبران حزبی سیاستهای پوپولیستی را به کار می‌گیرند. در مورد آمریکا، گفتمان پوپولیستی تنها یکی از انواع مکانیسمهایی است که ائتلاف محافظه‌کار هواداران آزادیهای فردی و محافظه‌کاران اجتماعی را در کنار هم نگه می‌دارند. با این همه، پژوهشگران هنوز درکی روشن از حال و هوایی که در سایه آن ساخت فرهنگی ائتلافهای تازه امکانپذیر می‌شود، و راههایی که در آنها مقوله‌های فرهنگی به قالب ساختارهای حزبی درمی‌آید، ندارند.

یک فرضیه قابل آزمون این است که شعارهای پوپولیستی در مراحل مختلف همگرایی سیاسی تغییر می‌کند. تأکید بر بی‌اعتباری اخلاقی گروههای غیر خودی (نخبگان یا دیگر گروهها که به ظاهر از سوی نخبگان پشتیبانی می‌شوند) ممکن است در روند ساخت ائتلاف مؤثر باشد، بدین‌سان که بعنوان ابزاری برای گرد هم آوردن گروههایی با منافع گوناگون اما دارای بیزاری مشترک نسبت به دیگران مشخص، به کار رود، درحالی‌که تأکید بر گروه خودی (یعنی، «مردمان» فضیلت‌مند) چه بسا نقش بزرگتری، در حفظ اتحاد همراهان سیاسی ناهمگون در همان ائتلاف از راه تأکید بر اصول مشترک بازی کند. اگر چنین باشد، این امر نشان می‌دهد که برخی از اشکال سیاستهای پوپولیستی در زمانهایی خاص مناسبتر است، اما در زمانهای دیگر کاربرد ندارد. بررسی دینامیک تغییر سیاستهای پوپولیستی می‌تواند نور تازه‌ای بر دوره‌بندی «زمان سیاسی» و همچنین بر فرایند ساخت و نگهداشت ائتلافها بیفکند.

سیاستهای پوپولیستی در سطح خرد

از آنجا که پوپولیسم بعنوان نمودی از سیاست توده‌ای در نظر گرفته می‌شود، بیشتر در سطح کلان و

که تأثیر گفتمان پوپولیستی بر مشروعیت ادراک شده، مشروط به ویژگیها در سطح فردی است: برای پاسخ‌دهندگان با تحصیلات کمتر و بدبینی سیاسی بیشتر، روش پوپولیستی اثری مثبت بر مشروعیت ادراک شده دارد. باس و همکاران (۲۰۱۳) با بهره‌گیری از یک طرح آزمایشی، کار تحلیل مکانیسمها در سطح خرد و سیاستهای پوپولیستی را پیش می‌برند؛ هرچند کار آنان بیشتر بر تفاوتها میان احزاب جریان اصلی و احزاب دست راستی پوپولیست متمرکز است، تا اینکه بر بررسی عمومی‌تر گرایش به پیامهای پوپولیستی بطور کلی متمرکز باشد. کار آنان فاقد یک چشم‌انداز تطبیقی است که تعمیم نتایج را، چه در طول مرزهای ایدئولوژیک جداکننده کشورها یا در طول زمان امکانپذیر سازد.

نتیجه‌گیری

گرچه به نظر نمی‌رسد پوپولیسم در دموکراسیهای معاصر رو به کاهش گذاشته باشد، این پدیده چه بسا اندیشمندان و ناظران غیرمتخصص را در سالهای آینده به خود مشغول دارد، که این، کمک بزرگی به پژوهشهای رو به گسترش درباره این موضوع خواهد کرد. درحالی که شمار و گوناگونی پژوهشها درباره این موضوع افزایش می‌یابد، بسیار مهم است که پژوهشگران تا حد امکان در تعریف خود از پوپولیسم صریح و دقیق باشند. این، نه تنها برای کاربردی کردن مناسب این پدیده اهمیت دارد، بلکه همچنین پیش‌نیاز لازم برای بحثی سازنده است که می‌تواند یافته‌ها از موارد متعدد و دوره‌های زمانی گوناگون را گرد هم آورد. در واقع، این چیزی است که ما بعنوان مرحله بعدی - و البته سازنده‌ترین مرحله - در توسعه پژوهش در زمینه پوپولیسم می‌بینیم. در زمانی بس دراز، اندیشمندانی که در این زمینه کار می‌کردند تمرکز کوتاه‌بینانه بر مواردی خاص از سیاستهای پوپولیستی را حفظ کرده بودند که به تعمیمهای بیش از حد گسترده و به اندازه کافی اثبات نشده در مورد ویژگیهای جهانشمول پوپولیسم انجامید. این بحث که این پدیده می‌باید با کیفیت بهتر بر پایه

که مواضع معتدل دارند، پوپولیست هستند. چنین می‌نماید که سن و جنس نقشی در پیش‌بینی گرایشهای پوپولیستی ندارد. این یافته‌ها فرضیات جالب توجهی مطرح می‌کند و همچنین مسیرهایی امیدوارکننده برای پژوهشهای آینده، بویژه در زمینه طرح تطبیقی روشهای پوپولیستی می‌گشاید. با این همه، دشواری این روش این است که، مجموعه داده‌های اندک نظرسنجیهای موجود - بویژه در سطح درون ملی - پرسشهای ظریفی در مورد دریافت معنادار از احساسات پوپولیستی در سطح فردی پیش می‌آورد. تا زمانی که چنین بررسیهایی طراحی و تکمیل شود، پژوهشگران در زمینه پوپولیسم ناگزیر خواهند بود بر دیگر منابع معتبرتر از داده‌ها در سطح خرد تکیه کنند.

باس و همکاران (۲۰۱۳) روشی جایگزین برای شناخت مکانیسمها در سطح خرد با بهره‌گیری از طرحی تجربی پیشنهاد می‌کنند. آنان با تمرکز بر تأثیر روش و شعارهای پوپولیستی بر دریافتها از مشروعیت سیاستمداران، به مقایسه تأثیر زبان پوپولیستی بر مشروعیت دو تن از رهبران سیاسی در هلند: گیرت ویلدرز، رییس PVV (یک حزب دست راستی پوپولیستی) و استف بلاک، رهبر VVD (حزب لیبرال جریان اصلی - راست) انجام داده‌اند. آنان دریافتند

● در این سالها، دانشگاهیان - و همچنین ناظران آگاه در مطبوعات و پهنه سیاست - بارها گفته‌اند که ما در دورانی سیاسی زندگی می‌کنیم که «پوپولیسم به مثابه روح زمانه» بر آن حاکم است. موفقیت اخیر پوپولیستهای جناح راست در اروپا، پوپولیستهای جناح چپ در امریکای لاتین، و تی پارتی در [ایالات متحده] امریکا بواقع نشان می‌دهد که پوپولیسم در گفتمان سیاسی امروزی رایج است. پژوهشگرانی که دیدگاهی بلندمدت دارند استدلال می‌کنند، سیاستهای پوپولیستی، حتی در دموکراسیهای تثبیت شده، پدیده‌ای تازه نیست، بدین معنا که برخی از ادعاها در مورد پوپولیسم معاصر ممکن است متأثر از گرایشها و ذهنیتهای پیشین باشد.

• اصطلاح واگیری پوپولیستی که پیوند نزدیک با مفهوم «پوپولیسم به مثابه روح زمانه» دارد، گویای آن است که گفتمان پوپولیستی از حاشیه‌ها به مرکز طیف سیاسی حرکت کرده است. از دیدگاه تاریخی، برخی از پژوهشگران استدلال می‌کنند که در این سالها کمربند حفاظتی سنتی شکسته شده است، به گونه‌ای که سیاستمداران جریان اصلی نیز زبان پوپولیستی را که زمانی تنها به افراط‌گرایان محدود بود، برگزیده‌اند.

یا نامعتبر تلقی می‌شود و چگونه رفتار سیاسی بعنوان یک نتیجه [از این امر] متأثر می‌شود؟ سرانجام، چه شرایطی به لحاظ زمینه‌ای و در سطح فردی این احتمال را افزایش می‌دهد که ادعاهای پوپولیستی از راه پایگاه انتخاباتی طنین‌انداز و منتشر شود و به بسیج سیاسی موفق بینجامد؟

در پاسخ به این پرسشها، اندیشمندان به خوبی به مقایسه‌های نظام‌مند میان مکانها، دوره‌های زمانی و در میان تقسیمات ایدئولوژیک خواهند پرداخت. تنها از راه چنین کار تطبیقی، پژوهشگران خواهند توانست خصوصیات عمومی پوپولیسم-ویژگی قاطع واقعیت سیاسی در دموکراسیهای معاصر - را دریابند.

یادداشت‌ها

۱. یک مورد مرتبط دیگر، که ما جزئیات آنرا در این پژوهش مطرح نمی‌کنیم، سیاستهای پوپولیستی در هند است. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، سابرامانیان ۱۹۹۹ و ۲۰۰۷ را مشاهده کنید: see Subramanian 1999 and 2007

2. polity

۳. (پارائونید به معنی بدبینی یا شکاکیت است) هافستادر «با استفاده از واژه‌ی [سبک پارائونید] بیشتر بعنوان یک مورخ هنر که ممکن است از سبک باروک و یا شیوه صاحب سبک صحبت کند، به نظر می‌رسد.

۴. یک دموکراسی تثبیت شده (مستحکم) «رژیمی سیاسی است که در آن انتخابات آزاد و عادلانه بعنوان سازوکار مشخص دسترسی به قدرت سیاسی نهادینه شده است.»

مجموع بررسیهای خاص تئوریزه شود، تنها به تازگی مطرح شده است. این رویکرد تطبیقی فزاینده، در یافتن نکته‌هایی از این دست که همه موارد پوپولیسم در دموکراسیهای مدرن، رهبری کاریزماتیک یا سیاستهای اقتصادی حمایتی را دربر نمی‌گیرد، میسر ساخته است. نتیجه، فهم عمیقتر ویژگیهای اصلی پوپولیسم بوده است که در همه محیطها، دوره‌های زمانی و ایدئولوژیهای سیاسی گوناگون تکرار شده است.

در این پژوهش، در پی برشمردن چنین ویژگیهای مشترک از راه بررسی سه رویکرد غالب در مطالعات دانشگاهی در زمینه پوپولیسم بوده‌ایم: پوپولیسم بعنوان یک ایدئولوژی کم‌مایه، بعنوان شیوه‌ای از گفتمان سیاسی و بعنوان یک استراتژی سیاسی. گذشته از تفاوت‌های بنیادی میان این سه اردوگاه نظری، سخت بر این باوریم که برنامه‌ها و دستورهای کاری آنها اگر با بررسی ژرفتر درباره گوناگونی سیاستهای پوپولیستی همراه شود، در پژوهشهای آینده می‌تواند پیشرفت بسیار داشته باشد. با بهره‌گیری از انواع منابع داده‌ها و روشها - کمی یا کیفی - باید برای بهتر دریافتن این نکته کوشش شود که بازیگران سیاسی چگونه و در چه زمانی مقوله‌های دوگانه انگارانه را که هسته اصلی ادعاهای پوپولیستی به‌شمار می‌آید، می‌سازند. این، طیف گسترده‌ای از پرسشهای پژوهشی خاص را مطرح می‌کند، از جمله اینکه: کدام گروهها در دسته مردمان با فضیلت قرار می‌گیرند و کدام نخبگان (و گروههای وابسته) از دیدگاه اخلاقی مشکوک و بدنامند؟ این روند دسته‌بندی، چگونه با زمینه سیاسی گسترده‌تر شکل می‌گیرد (برای نمونه، جایگاه بازیگران پوپولیست در پهنه سیاسی، استحکام نسبی ائتلافهای سیاسی، توانایی بازیگران اصلی در به کار گرفتن زبان پوپولیستی)؟ چگونه پوپولیسم و استراتژیهای بسیج مرتبط با آن، در میان احزاب و در سرتاسر کشور منتشر می‌شود؟ علت اُفت و خیزهای گذرا در گونه‌هایی خاص از پوپولیسم در کشورهایی خاص - و چه بسا در سراسر دموکراسیها بطور کلی چیست؟ در چه حال و هوایی ادعاهای پوپولیستی از سوی مخاطبان معتبر